

واژه‌های فارسی

نوشته: دکتر محسن شاملو

انتشارات پدیده

تهران

راهنما ...

گفتارها

نام	برگ
گفتارناشر	۱
سرآغاز	۲
آرایش و پیرایش	۷
بیگانه تراز بیگانه	۱۷
در این راه	۲۹
یادگیری نازیبا	۳۹

واژه‌ها

واژه	برگ
آ	۵۰
ا	۵۰
ب	۵۷
ت	۵۸
ث	۶۲
ج	۶۲
ح	۶۳
خ	۶۴

اره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرها
کتابخانه علامه طباطبائی
شماره ثبت کتاب ۲۶۲۸
شماره ثبت ۱۰۵۸

گفتار ناشر

آقای دکتر محسن شاملو که بتدریس «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران» و «زبان و ادبیات فارسی» در دانشگاه تهران اشتغال دارند، برای آنکه دانشجویان را به استفاده از واژه‌های فارسی تشویق نمایند برابرهای فارسی یکهزار و ششصد واژه‌تازی را که بیشتر آن‌منون میباشد برگزیده و در دسترس آنان گذارده‌اند تا در گفته‌ها و نوشته‌های روزانه بکار برند.

این اقدام که به گسترش زبان فارسی کمک ارزنده می‌کند سازمان انتشارات پدیده را بر آن داشت که با اجازه استادگرامی، نوشته ایشان را که برای استفاده دانشجویان پللی کپی شده است، بصورت رساله منتشر نماید تا همگان را بکار آید.

بدون تردید استفاده از این رساله در سازمانهای علمی، دولتی، بازرگانی، و مسائل ارتباط جمعی می‌تواند به بسط و توسعه زبان فارسی کمک مؤثر کند و شیرینی این زبان را، با استعمال واژه‌های اصیل، شیرین‌تر نماید.

محسن رمضانی
مدیر انتشارات پدیده

برگی	واژ
۶۵	د
۶۵	ذ
۶۶	ر
۶۶	ز
۶۶	س
۶۷	ش
۶۸	ص
۶۸	ض
۶۹	ط
۶۹	ظ
۷۰	ع
۷۳	غ
۷۳	ف
۷۵	ق
۷۶	ک
۷۷	ل
۷۸	م
۱۱۷	ن
۱۲۰	و
۱۲۲	ه
۱۲۳	ی
۱۲۴	واژه‌های درست

سر آغاز

در کوتاه گاه که به آموزش زبان فارسی در دانشگاه تهران پرداخته‌ام همواره در نامه‌ها و نوشته‌های دانشجویان به واژه‌هایی بر می‌خورم که نگارش آنان به گونه‌ای دور از آنچه تا کنون بوده است می‌باشد، برای نمونه:

ابدأ ... اصلاً ... حتماً ... فعلاً ... قانوناً

را بدین روی: ابدن ... اصلن ... حتمن ... فعلن ... قانونن می‌نویسند، هنگامی که بر آنان خرده می‌گیرم و می‌گویم اینگونه واژه نگاری نادرست است، می‌پرسند درست و نادرست کدام است؟ مگر شما نمی‌گویید واژه «نشانه‌های پیمانی» است که برای شکوفایی اندیشه ساخته شده است؟ مگر نه آنست که پیشینیان «ابدأ» را در برابر «هرگز» برگزیده‌اند و اکنون هم از «ابدن» همین اندیشه در خواننده پدید می‌آید، دیگر چه دشواری در پیش است؟

واژه‌ای نوشته شده است و بهمان گونه که نویسنده آهنگ کرده است خواننده دریافت نموده است.

به این گروه می‌گویم ما در نگارش زبان فارسی بر سر پیمانییم و پیمان آنست که آوای «ن» ساده را مانند «گفتن» همان جور که می‌گوییم بنویسیم و آوای «ن» بیخ بینی یا غنه را به سیمای

الف نوشته و دو سر کز روی آن بگذاریم.

پاسخ آنان بخردانه است، می‌گویند: اگر آوای «ن» ساده و «ن» غنه که از گلوی هزار فارسی زبان بیرون می‌آید در دستگاه نگهدارنده آوای «ضبط صوت» گرفته شود دیده خواهد شد که در زبان فارسی میان این دو آهنگ دو گونگی و ناجوری یافت نمی‌شود و فارسیان بهمان آوای که «ن» ابدأ را بیرون میدهند «ن» گفتن را بیرون می‌کنند مگر آنکه گروهی بخواهند پس از بیش از هزار سال برای زبان فارسی «تجوید» بسازند و واژه‌های این زبان را که به آسانی از دهان بیرون می‌آید از سوراخ بینی و ته گلو و پشت دندان در آورند.

آنانکه در این راه اند می‌گویند: همان پیمان که حیوة، زکوة، صلوة، مشکوة و ... و ... را بگونه: حیات، زکات، صلوات، مشکات و ... و ... در آورده است چند گاه دیگر ابدأ، اصلاً، حتماً، فعلاً، قانوناً و ... و ... را به سیمای: ابدن، اصلن، حتمن، فعلن، قانونن و ... و ... در می‌آورد، و روشن نیست چه کسی به نوجوانانی که در گذشته، «حیوة» را «حیات» «زکوة» را «زکات» نوشته و بدین روی در آزمون پذیرفته نشده‌اند پاسخ می‌دهد ...

این گفت و شنود، مرا بر آن داشت که پیش از آنکه برای نگارش پاره‌ای از واژه‌ها آیینی پایدار بر پا گردد و راهی روشن در برابر همگان نهاده شود برابر فارسی بسیاری از واژه‌های تازی را گردآوری کنم و از شیفتگان گسترش زبان فارسی بخواهم که بجای برپا ساختن جنجال درباره اینکه «ابدأ» را با «نون» بنویسند یا با الف و دوسر کز، از بیخ و بن از زبان فارسی برکنند و بجای آن «هرگز»، «هیچ روی»، «هیچگاه» را بکار برند. از نیروی برای یک هزار و ششصد واژه تازی برابری فارسی برگزیده شده است که در گفته‌ها و نوشته‌ها بخار آید و بدینگونه به آرایش فارسی کمک گردد. در «برابرگزینی» واژه‌های تازی، بیشتر به واژه‌های «تنوینی» پرداخته شده است، زیرا:

الف - با آنکه در سخن تازی واژه‌های تنوینی کمتر بکار می‌رود ولی ایرانیان، از دیر باز، با بکار بردن اینگونه واژه‌ها خوی گرفته‌اند و در نوشته‌ها و گفته‌های آنان ازینسان واژه بسیار دیده و شنیده می‌شود.

ب - از یک ریشه بیش از دوسه واژه تنوینی در سخن فارسی دیده می‌شود، مانند: اجباراً، جابراً، جبراً، مجبوراً - اختصاصاً، خاصه، مختصاً، مخصوصاً - اکثراً، کربماً، مکرماً، کرامه... و...

پ - از ریشه واژه‌های تنوینی، واژه‌هایی که با بساوند و پیشاوند فارسی و تازی پیوند پذیرفته‌اند در زبان فارسی بسیار است، مانند: احتشاماً، محتشماً، محتشمانه - اضطراباً، مضطرباً، مظطربانه - تحقیقاً، محققاً، علی‌التحقیق - قطعاً، بالقطع.

ت - با گزینش واژه‌های برابر برای یک واژه تنوینی، چندین واژه هم‌ریشه تازی دارای برابری فارسی می‌شوند، برای نمونه از «متعبداً» که سرزبان مردم است، تعبد و تعبداً، عبداً و عبیداً، عبید و عبید، عابد و معبود، عبادت و معبد، که هم‌ریشه هستند، با کمی دستکاری در واژه‌های برابر، برابری تازیه فارسی بدست می‌آورند.

از نیروی برای آرایش زبان نخست به سراغ اینگونه واژه‌ها باید رفت سپس به برابر گزینی واژه‌های دیگر پرداخت.

باید دانست که این، کاری نرو آفرینشی تازه نیست، آنچه روشن است ایرانیان، از دیر باز، در پی آن بوده‌اند که سخن فارسی را از بند واژه‌های تازی برهانند ولی در این راه دچار دودلی و دلهره بودند از نیروی خوش خوشک واژه‌های تازی را از زبان فارسی دور می‌کردند، برای نمونه، پس از آنکه سده‌های بسیار بجای:

ازینروی، برای نمونه، بهرگونه، بدینگونه، بی‌پایان، شکوه‌مندانه، شگفت‌انگیز، نیرومند... و... بنا به‌آعلی‌هذا، من باب‌مثال، علی‌کل حال، علی‌ای حال، غیرالنهايه، محتشماً، متعجباً، مقتدر... و...

را بکار می‌برند بر سر آن می‌آیند برابری فارسی برای این گونه واژه‌ها برگزینند ولی یکباره واژه‌های تازی را کنار نمی‌گذارند و از پیوند تازی و فارسی واژه‌های دورگه: بنا بر این، من باب نمونه، بهمه حال، در هر حال، بی‌نهایت، محتشمانه، تعجب‌انگیز، قدرتمند را می‌سازند و نزدیک به سه هزار و پانصد واژه دورگه می‌آفرینند. اگرچه، واژه‌های دورگه به از واژه‌های یک رگه‌اند ولی باز نشان از تازیان دارند.

بی‌گمان پاره‌ای از واژه‌های فارسی نمی‌توانند بدرستی جای واژه‌های تازی را بگیرند، چون «رایگان» که همه جا، جای «افتخاراً» را نمی‌گیرد، یا «بخردانه» که با «منطقاً» هماهنگی زیاد ندارد ولی در میان بسیاری واژه جورا ز کمی واژه ناجور می‌توان گذشت و چه نیکوست دوستداران زبان فارسی برای برابری تازی در اندیشه واژه‌های جور باشند.

کار فرهنگستان ایران آفرینش واژه‌های تازه فارسی برای جانشینی واژه‌های بیگانه و واژه‌های مسافر است ولی گزینش واژه‌های برابر و بکار بستن آنان از ویژگی کار نویسندگان، سرایندگان، سخنوران و زبان‌آوران است و بسیار بخردانه است که در این راه به کمک فرهنگستان ایران شتافت و این سازمان را، در گسترش زبان فارسی، باری نمود.

بی‌دودلی باید پذیرفت که واژه‌های تازه، در آغاز، به دلپذیری و آسانی بکار نمی‌روند، ولی رفته رفته در مغزها و دل‌ها می‌نشینند و همه پستند می‌شوند.

روزی که دادگستری، دارایی، شهربانی، شهرداری جانشین عدلیه، مالیه، نظمی و بلدییه شد و بندر ماه شهر، تایباد و خرّم شهر بجای بندر معشور، طبیات و محمره نشست بکار بردن واژه‌های تازه کمی دشوار بود ولی امروز کم جوانی است که بداند اینگونه واژه‌ها بر جای کدام واژه تازی نشسته‌اند.

از نیروی بکار بردن واژه‌های تازه نباید ترس و دلهره پدید آورد

و گروه نویسندگان ، سرایندگان و سخنوران را نیمه راهه باز گرداند و آرایش و پیرایش زبان فارسی را نیمه کاره بگذارد. امید آنکه ، با همکاری دوستداران گسترش زبان فارسی ، گامی سودمند در راه آراستن و پیراستن این زبان برداشته گردد و به کوشش والای شیفتگان فرهنگ کهن ایران به پایندگی و جاودانی زبان دری کمک ارزنده شود.

تهران ، دیماه ۱۳۵۲
محسن شاملو

آرایش و پیرایش ...

گسترش زبان فارسی به جنبش ژرف و همکاری همگانی نیازمند است و برای سرگرفتن چنین رستاخیز فرهنگی باید از دوراه:

الف - از بکار بردن واژه‌های بیگانه دوری جست

ب - واژه‌های تازه به زبان فارسی افزود

به کمک زبان فارسی شتافت و در کنار آرایش زبان به پیرایش

آن پرداخت

اگر چه زبان فارسی بگسترده‌گی زبان تازی و پاره‌ای از زبان های اروپایی نیست ولی برای شکوفایی اندیشه‌ها کمبود و نارسایی ندارد و به واژه‌های بیگانه - مگر درباره پدیده‌های تازه دانش - نیازمند نمی‌باشد

چون از دیرگاه کوشش نویسندگان و سرایندگان ایران بر آن بوده است که واژه‌های تازی را برای نمایاندن اندیشه‌ها بکار برند از نیروی بسیاری از واژه‌های فارسی دست نخورده و بی بهره مانده است و چنانکه در گردآوری و بکار بستن آنان کوشش شود

در زودگاه می‌توان واژه‌های بیگانه را کنار گذاشت و سیمای این زبان را بروزگار دیرین بازگرداند.

بابررسی کوتاه درسرخن فارسی چنین بهره‌گیری می‌شود که کنار گذاشتن واژه‌های بیگانه بسیار آسان است و بابر داشتن چند گام استوار بدین آرمان می‌توان دست یافت، آن چند گام چنین است:

۱- بسیاری از واژه‌های تازی، بیهوده در زبان فارسی بکار می‌روند و چنانکه از گفته‌ها و نوشته‌ها انداخته شوند هیچگونه نارسایی به سخن روی نمی‌آورد، مانند: با وجود آنکه چندین بار گفته‌ام: با آنکه چندین بار گفته‌ام - همچنانکه قبلاً (سابقاً، فوقاً) گفته و نوشته شده است: همچنانکه گفته و نوشته شده است - از نقطه نظر میهن دوستی: از نظر میهن دوستی - با آنکه تلاش بسیار شد (معهداً، مع الوصف) کامیابی بدست نیامد: با آنکه تلاش بسیار شد کامیابی بدست نیامد - در سن بیست سالگی دانش آموزی را آغاز نمود - در بیست سالگی دانش آموزی را آغاز نمود - بنا بنوشته تواریخ مدت ۸۵ سال زندگی کرد: بنوشته تواریخ ۸۵ سال زندگی کرد - در جهان هیچ چیز پایدار باقی نمی‌ماند: در جهان هیچ چیز پایدار نمی‌ماند - ساختمان چندین دبستان و بهبود برنامه‌های آموزشی از جمله کارهای ارزنده اوست: ساختمان چندین دبستان و بهبود برنامه آموزشی از کارهای اوست: چنانکه امید می‌رفت کماکان در جای خود ماندگار شد - چنانکه امید می‌رفت در جای خود ماندگار شد - نامه را مستقیماً بدست وی رسانند:

نامه را بدست وی رساند - او را از دست یازیدن به کارهای بد اکیداً بازداشت: او را از دست یازیدن به کارهای بد بازداشت - همه گفته‌های او را کلاً (بالکل، بکلی) پذیرفت: همه گفته‌های او را پذیرفت و ... و ...

وجود، قبلاً، سابقاً، فوقاً، نقطه، مع ذلك، مع هذا، مع - الوصف، سن، بنا، مدت، باقی، جمله، کماکان، مستقیماً، اکیداً کلاً، بالکل، بکلی واژه‌هایی هستند که نبودشان آسیبی به سخن نمی‌رساند.

۲- پاره‌ای از واژه‌های فارسی بنادرست «تنوین» گرفته‌اند، مانند: پیغاماً، جاناً، دوماً، زبناً، ژرفاً، سوماً، گاهاً، گزارشاً، گماناً، ناچاراً، ناگزیراً، نژاداً، نگاهاً و ... در این گونه واژه‌ها تنوین تازی به «ی» و «ین» پارسی برگردانده می‌شود، مانند: پیغامی، جانی، دومین، زبانی، ژرف، سومین، گاهی، گزارشی، گمانی، ناچار، ناگزیر، نژادی، نگاهی و ...

همچنین است واژه‌های اروپایی، مانند: ارداً، تلفوناً، تلگرافاً، متدأ و ...

درباره اینگونه واژه‌ها، آنچه برابر فارسی دارند، برابرها را بکار باید برد چون: ارداً: دستوری و فرمانی - متدأ: روشی و روندی ...

و آنچه برابر فارسی ندارند بجای تنوین «ی» به پایان واژه افزوده باید کرد، چون: تلفوناً: تلفونی - تلگرافاً: تلگرافی ... و بدینسان است واژه‌های یونانی، چون: قانوناً، قرطاساً،

ناموساً ، و ...

۳ - پاره‌ای از واژه‌ها، با پیوندی نازیبا، از دو واژه تازی و پارسی پدید آمده‌اند، مانند، حسب‌الخواهش، حسب‌الفرمایش حسب‌الفرموده، دستور‌العمل و ...، اینگونه واژه‌ها را با نهادن «ب» بر سرشان از بند همبستگی با بیگانه رهاشان باید کرد، مانند: بخواهش، بفرمایش، بفرموده، بدستور و دستور...

۴ - تا جایی که شدنی است بجای واژه‌های تازی که با فارسی پیوند خورده‌اند واژه فارسی بکار رود، مانند: ادیبانه و اریبانه، فرهختانه - عارفانه و عاقلانه، بخردانه - عالمانه و فاضلانه، دانشمندانه - ماهرانه و حاذقانه، استادانه - مجللانه و محتشمانه، شکوهمندانانه - فضلپرور و معارف‌پرور، دانش‌پرور و فرهنگ‌پرور - نفع‌پرست و وطن‌پرست، سود‌پرست و میهن‌پرست - حاجتمند و قدرتمند، نیازمند و نیرومند - جفاکار و طلبکار، ستمکار و بستانکار - علمدار و غمدار، پرچمدار و اندوهدار - فتنه‌انگیز و الم‌انگیز، اشوبگرو و اندوهگین - صبحگاه و ظهرگاه، پگاه و نیمروز ... و ... و ...

۵ - پاره‌ای از واژه‌ها که در فارسی و تازی، در نگارش همانند و در معنی یا گویش دوگونه‌اند، بشمار واژه بیگانه نمی‌آیند، مانند: تماشا (در پارسی نگاه کردن، در تازی تماشای راه رفتن) تبار (در فارسی دودمان، در تازی مرگ) جولان و دوران (در تازی با زبرج و - دو، در فارسی با اوای پیش ج و - دو ... و بیک معنی) - زبل (در تازی سرگین، در فارسی

زرننگ).

زخ (در فارسی با زیر «ز» بمعنی بدخوی، در تازی با زیر «ز» بمعنی کینه و خشم) - زکی (در فارسی واژه آوایی است برای شگفتی، در تازی زکی بمعنی مرد پاك و پاکیزه، و زکیه بمعنی زن پاك و پاکیزه) - غرور (در پارسی خود پسندی، در تازی فریفتن) - کودن (در پارسی تنبل و نادان، در تازی یابو و فیل) -

مولی (در تازی: سرور و بزرگوار، در فارسی ملا) اخوند فرهیخته)

واله (در پارسی ناز و کرشمه، در تازی شیفته و شیدا) و ... و ...

۶ - برای هر واژه تازی سه واژه تکی آورده شده است زیرا

اگر بجای سودمندی، نیکخواهی، بهریابی در برابر «مصلحه»

به گزاره و کناره نویسی پرداخته می‌شد و نوشته می‌آمد: **مصلحه =**

برای سود و بهره‌کاری انجام دادن کار به درازه گویی

می‌کشید و ما بر آن سریم که، در کوتاه سخن، برابر هر واژه

تازی را، شسته و رفته، کنارش بنهیم که به آسانی بکار رود و

بهره‌گیرندگان را برای واژه سازی دچار گرفتاری تازه نکند

۷ - در براگزینی، پایه‌گزینش بر ۳ واژه استوار گردیده

است و این بدان روی نیست که يك واژه تازی، تنها، سه برابر

فارسی دارد، برای نمونه، برابر «مضطرباً» اشفتگی، دلشورگی،

دلوپسی، دلهرگی، سراسمیگی است ولی بیش از سه واژه آورده

نشده است.

۸ - ایرانیان، از ریشه پاره‌ای از واژه‌های تازی واژه‌هایی

ساخته‌اند، که کرچه برای تازیان ناآشناست، ولی در این «واژه‌نامه»

به شماره واژه‌های تازی آمده است، مانند: فلاکت فلاکة مفلوکاً، نزاکت نزاكة، هلاکت هلاکة

۹ - واژه‌های تازی «باب مفاعله» در زبان تازیان نمودار آنست که دو تن کاری را انجام دهند چون «ملاطفة» که دو کس بیکدیگر مهربانی کنند ولی در فارسی، بیشتر نمایانگر آنست که کاری را یک تن انجام دهد، از بنروی مکاشفت و کشف، ملاطفت و لطف، مناقصت و نقض، مناقصت و نقض و ... و ... يك معنى دارند و بهمین گونه در برابر گذاری بهره‌وری شده است.

۱۰ - از برابرهایی که در این «واژه‌نامه» آمده است بگونه‌های زیر بهره‌وری می‌توان کرد:

الف - بسیاری از واژه‌های تازی که در زبان فارسی بکار می‌روند معنی بنیادی خود را از دست داده‌اند از بنروی در گزینش واژه‌های برابر نگرش به معنی واژه در زبان فارسی است نه در زبان تازی، برای نمونه: در زبان تازی «ابدأ» همتای «دائماً» است بمعنی همواره، پیوسته و همیشه و در زبان فارسی همتای «اصلاً» است بمعنی هرگز، بهیچ‌روی، هیچگاه ... و ... و ...

ب - برای پاره‌ای از واژه‌های تازی چند واژه برابر آورده شده است که فراخور هر سخن و در خور هر فراز بکار رود، چون: «رفته رفته» «کم کم» و «اندک اندک» برای «متدرجاً» برگزیده شده است، هر کجا نیاز بود از نخستین و دردیگر جای از دومی و سومی بهره‌وری شود.

«اکنون» «اینک» و «هم اکنون» برای «عجالة» و «بهیچ‌روی»

«هرگز» و «هیچگاه» برای «ابدأ» و «اصلاً» گزینش یافته است که هر يك در جای خود گذاشته شود.

پ - از يك واژه برابر بچندگونه بهره‌وری می‌توان نمود، برای نمونه:

برابر «استحقاقاً»، «بشایستگی» و «بساواری» و «درخوری» است از این سه واژه برابر برای «استحقاق» شایستگی و ساواری و درخوری و برای «مستحق» شایسته، ساوار و درخور رومی توان برگزید همچنین برابر «اختلاطاً» «آمیختگی» و «درهم ریختگی» است از «آمیختن» و «درهم ریختن» برای اختلاط، خلط و مخلوط جانشین‌های فارسی می‌توان ساخت، و بدینگونه‌اند پاره‌ای از این واژه‌ها:

نهان و درون در برابر باطن و بطن از باطناً، همگانه و همسان برای شبیه و مشابه از تشابهاً، دلسوزی و مهربانی بجای رحم و ترحم از ترحماً، خجستگی و فرخندگی برابر با تبرك و تيمن و خجسته و فرخنده برابر با مبارك و ميمون از تبركاً و تيمناً ... و ...

ت - برخی از واژه‌های تازی دارای معنی همانندند از بنروی از برابرهایی فارسی که برای يك واژه‌های برگزیده شده است برای چندین واژه تازی بهره‌وری می‌توان کرد، چون:

بالاجبار: اجباراً، مجبوراً - بالاجتماع: اجتماعاً، اجماعاً - بالاخص: اختصاصاً، مخصوصاً - بالاكراه: كراهة، كرهاً - بالضرورة: ضرورة، لزوماً - بالطبع: طبعاً، طبيعة - بالمال: مالا،

نهاییه - بالنتیجه : نتیجه ، غایه - علی الاتصال : اتصالاً ، متصلأ -
علی الاصول : اصلاً ، اصولأ - علی الخصوص : اختصاصأ ، خصوصأ ،
مخصوصأ - علی الدوام : دائماً - علی الظاهر : ظاهراً - فی الحال :
آنأ - فی الحقیقه : حقأ ، حقیقه - فی الفور : فورأ - فی المثل : مثلاً
فی المجلس : حضورأ - فی الواقع : واقعأ و ... و ...

و از پیوند با پسوند فارسی چون :

جسورانه : جسارۃ ، حریصانه : حریصأ ، مایوسانه : مایوسأ ،
متواضعانه : متواضعأ ، محترمانه : محترمأ ، مضطربانه : مضطربأ ،
مظفرانه : مظفرأ ، مفتضحانه : مفتضحأ ، ملتهبانه : ملتهبأ ... و ...

ث - از برخی از واژه‌های تازی ، در زبان فارسی ، بنادرست
بهره‌وری می‌گردد ، در این واژه‌نامه سیمای نادرست واژه آورده
شده است ، چون اغلباً ، اقلأ ، اکثرأ ، سایرأ ، سایر و ... و ...
اگرچه دستکاری ایرانیان ، اینگونه واژه‌ها را دگرگونه کرده
است ولی چون بوی بیگانه می‌دهد برابره‌ای فارسی برای آنان
برگزیده شده است .

ج - در پاره‌ای از برابره‌ای فارسی ، «ب» از آغاز یا «ی»
از پایان واژه‌اند انداخته شده است ، مانند :

خاضعأ که بجای بفروتنی ، فروتنی - سلامت که بجای
بتندرستی ، تندرستی - صائمأ که بجای بروزه داری ، روزی داری
صعبأ که بجای بدشواری ، دشواری - رتبه که بجای پایگاهی ،
پایگاه - واضحأ که بجای روشنی ، روشن ... آورده شده است

ج - برخی از واژه‌های تنوینی هم‌ریشه ، مانند : مقارناً ،
مقارنۃ - مکسرأ ، مکسورأ - ملازمأ ، ملازمۃ - ملبسأ ، ملبوسأ -
نادمأ ، ندامۃ و ... و ... که در زبان فارسی درمعانی گوناگون
بکار می‌روند ، در این واژه‌نامه ، جدا آورده شده است

ح - در نگارش واژه‌های تنوینی گاه از روش تازیان دنبال
شده است بدینسان :

واژه‌هایی که به همزه پایان می‌پذیرند با نهادن الف در پایان
واژه و گذاردن دو سرکز روی الف منون گردیده‌اند ، مانند : شیئاً
جزءأ ، ولی همزه در میان واژه به «ی» برگردانده شده است ، مانند :
بداءۃ - بدایۃ ، کفءۃ کفایۃ

«ت» پایان واژه اگر از ریشه واژه است «الف» به آن افزوده
شده است و اگر «ت» از ریشه واژه نیست روی آن دوسرکز نهاده
و منون شده است ، مانند موقتأ ، ندرۃ ، نسبة

واژه‌هایی که به «ی» پایان می‌پذیرند به گونه تازیان منون
شده‌اند ، مانند معنی ، مفتریأ .

فزون بر آنچه گفته شد ، نیاز به یادآوری است که :

۱ - بی‌گمان ، با بکار بستن این انگاره‌ها ، باز هم ، تك و
توك واژه‌هایی یافت می‌شوند که بابرابره‌ای خود نمی‌خوانند
از بنروی برای اینگونه واژه‌ها در پی برابره‌ای هماهنگ و جور
باید بود

۲ - گذشته از این ، اگر برای بکار بستن واژه‌های فارسی
شوری در سر و سوزی در دل نباشد کاری از پیش نمی‌رود ، برای

نمونه این دو فراز :

چون طبق تحقیقاتی که مکرراً بعمل آمده است آقای...
کافی السابق همه روزه تا خیر ورود دارد و کماکان از قبول وظائف
مشکل اداری تعلل می ورزد و طفره می رود بنابراین این اداره
لا علاج ، از ادامه اشتراك مساعی با مشارالیه معذور است ...
چون بابررسی های پیایی که شده است آقای... مانند گذشته
دیر می آید و همچنان از پذیرش کارهای دشوار اداری کوتاهی و
شاخه خالی می کند ناگزیر، این سازمان از همکاری بیش از این
با وی پوزش می خواهد ...

نمایانگریک اندیشه اند ولی فراز نخست بیست و یک واژه تازی
دارد و فراز دوم یک واژه ... پس با کمک کم یا بی کمک
واژه تازی می توان اندیشه را گویان و شکوفان ساخت
از نیروی هر نویسنده، سراینده و سخنور باید بخواهد که اندیشه
خود را در انگاره های فارسی بریزد نه تازی ، اگر چنین شود بی
گمان بسیاری از واژه های تازی کنار می روند و واژه های فارسی
جانشین آنان می شوند و بدینگونه آرایش و پیرایش زبان از مرز
گفت و شنود بیرون می آید و گسترش سخن فارسی را هی نو در
پیش می گیرد

بیگانه تر از بیگانه ...

برتر از واژه های باتنوبین و بی تنوبین ، واژه هایی است که
تازی شده و به ریخت واژه های تازی در آمده است . شماره
اینگونه واژه ها در زبان فارسی کم نیست و شگفت آور آنکه بیشتر
آنان واژه هایی هستند که به دیار تازیان رفته و پس از گشت و
گذار، با رنگ و ریخت دگرگونه، به سرزمین ایران بازگشته اند
بی گمان ، اگر روزی برای پاک سازی زبان فارسی جنبشی
آغاز گردد، پس از کنار گذاشتن واژه های منون، به سراغ اینگونه
واژه ها که برآستی «بیگانه تر از بیگانه اند» باید رفت و لباس تازی
از بر آنها باید گرفت.

تازیان، از دیرگاه، برای ساخت «نام واژه»^۱ و «کارواژه»^۲
از زبان دیگران و همچنین برای تازی کردن واژه های بیگانه
انگاره هایی داشته اند ، که پیش از آنکه زبان تازی زبان دین و
دانش شود، بکار می رفته است .
در آن هنگام که اسلام پدید آمد ، تازیان از دانش های

گوناگون، تنها با «سرایندگی» آشنا بودند و داشتن کنایه، تمثیل، استعاره، قلب، ابدال، تقدیم، تاخیر، اختلاس حرکت در کلام، تخفیف کلمه به حذف و . . . و . . . را در سخن بالاترین برتری می‌شماردند و بهمین دلخوش بودند.

گویش‌های گوناگون که در میان دسته‌ها و گروه‌های مردم یافت می‌شد چند تیرگی چشمگیر در زبان تازی پدید آورده بود به گونه‌ای که گاه مایه نازش^۴ و بالش می‌گردید و گروهی خود را، بداشتن گویشی رساتر، برتر از گروه دیگر می‌خواندند.

بگفته دانشمندان تازی، چند تیرگی در گویش‌ها بر: ابدال، ادغام و اعراب، اماله و تفخیم، جمع، حرکات، حروف صحیح و علیل، تذکیر و تانیث، تضاد، زیادت، وقف و همزه استوار بوده است.

این چند گونگی در گویش‌ها، انگیزه رستاخیزی نوین، بهنگام پیدایش اسلام، گردید و تازیان را بر آن داشت که یکی از گویش‌ها را، بنام رساترین و برترین گویش، بپذیرند و انگاره و سنجه زبان تازی نمایند.

چون پیامبر اسلام از میان مردم «قریش» و «قران» به زبان آن گروه بود از نیروی گویش قریش و گویش‌های همگونه آن مانند گویش اسد، تمیم و هذیل شالوده بهبودی زبان تازی شد و «قران» برترین سخن گردید.

اگرچه، بدینگونه، انبوهی از دشواریهای زبان تازی از میان رفت ولی دشواری بزرگ «کلام واضح، مشکل و مشتبه»

همچنان پایدار ماند و هنوز هم سرگرمی بزرگی برای دانشمندان تازی است.

هنگامی که «اسلام» آشکار گردید، تازیان از دانش، هیچ نداشتند، از نیروی در برابر کشورهای چین، هند، ایران، روم و مصر که از فرهنگی ژرف برخوردار بودند دستخوش کمبود و نارسایی شدند و بناچار دانشمندان کشورهای گشوده را بر آن داشتند که نوشته‌های یونانیان و ایرانیان را که پاره‌ای از سریانی و هندی گرفته شده بود به تازی برگردانند و برای اسلام، فرهنگی بنام «فرهنگ اسلامی» پدید آورند.

بدینگونه، زبان تازی که تازه از گرد و دشت و بیابان درآمده و زبان دین^۵ شده بود رنگ علمی بخود گرفت و زبان «دین و دانش» گردید.

یورش واژه‌های فارسی، یونانی، سریانی، هندی و عبری به زبان تازی، به انگاره‌های «تازی‌نمایی»^۶ و ساخت «نام واژه» و «کارواژه» سیمایی تازه بخشید و تازیان را بر آن داشت که برای از میان بردن نارسایی زبان خود، در پذیرش پاره‌ای از واژه‌های بیگانه، از انگاره‌ها بگذرند و به گفته «رهبران»^۷ واژه روی آورند گذشته از اینگونه واژه‌ها که پذیرش آن در زبان تازی بر آیینی استوار نیست و، تنها، به گفته رهبران واژه بنیاد گرفته است گونه‌های دیگر واژه پذیری تازیان بدینسان است:

۱ - در نگارش واژه دگرگونی پدید می‌آورند، برای نمونه، چون «ت» و «س» را با آوای سنگین بکار می‌برند ناگزیر این دو

را «ط» و «ص» می‌نویسند، مانند: اصطرخر (استخر)، اصطهبانات (استهبانات)، اناطول (اناتول)، ابطالی (ایتالی)، بطرس (پترس) صد (سد)، صومالی (سومالی)، طبرزین (تبرزین)، طبس (تبس)، طراز (تراز)، طنناز (تن ناز)، طوس (توس)، طومار (تومار)، طهران (تهران)، طهماسب (تهماسب)، طهمورث (تهمورس)، طیسفون (تیسفون)، لاطین (لاتین).

در زبان فارسی ا، ع - ت، ط - ث، س، ص - ح، ه - ذ، ز، ض، ظ، - غ، ق - از يك آوای برخوردارند، ازینروی «ذلیل، زلیل، ضلیل، ظلیل» و «ثم، سم، صم» يك آهنگ خوانده می‌شود: Som, Zalil

ولی تازیان که پای بند «تجوید» و درگیر آواهای نایی، دهانی، دندانی و دستخوش آهنگ اشکار و نهان هستند «ذ، ز، ض، ظ» و «ث، س، ص» را در هر يك از واژه‌ها به آهنگی می‌خوانند که، با آنکه نگارش آن به الفبای^۱ لاتین نه آسان است و نه درست، نزدیک بدین سیماست:

Soum, Som, Thom, Zoulil, Zoelil, Thalil, Zalil

۲ - در زبان تازی، واژه باسکون آغاز نمی‌گردد و واژه‌های ابتداء بساکن همزه بخود می‌گیرند مانند: Smith, Platon سپهان، ستبرك، ستون که افلاطون، اسمیث، اصفهان، استبرق؛ اسطون می‌خوانند^۱

در زبان فارسی، واژه‌های لاتین ابتداء به ساکن، پاره‌ای به روش تازیان و برخی به روش اروپاییان نوشته و خوانده می‌شود

۳ - پاره‌ای از حرف‌ها و داژهای فارسی بگونه زیر به تازی برمی‌گردند:

الف: به «ع» برمی‌گردد، چون: ارابه عرابه، اراده عراده، اوگ عوج

پ: به «ب» و «ف» برمی‌گردد، چون: پادزهر بادزهر پنجره بنجره، پرگار برکار و فرکار، پسته فستق، پور فور

ت: به «ث»، «د» و «ش» برمی‌گردد، چون: توت توث، تختداردخدا، تهم شهم

ث به «ت» برمی‌گردد، چون: ترید، ثرید

ج: به «ش»، «ق»، و «گ» برمی‌گردد، چون: جارو شاروف، ساروج ساروق، کوشك جوسق، گوهر جوهر

چ: به «س»، «ج»، «ش» و «ص» برمی‌گردد چون: چهار استار، چهار چهار، چاکر شاکر، چنار صنار

خ: به «ح» و «ك» برمی‌گردد، چون: خورپای حریاء، خوره کوره

ذ: به «ذ»، «ض» و «ط» برمی‌گردد، چون: سنباده سنباذج، اژی دهاك ضحاك، بادیه باطیه

ژ: به «ج» و «ز» برمی‌گردد، چون: ژنگوبر زنجبیل، ارژن ارزن

س: به «ز» و «ط» برمی‌گردد، چون: رسته رزدق، سرپوش طربوش

ش: به «س» برمی‌گردد، چون: ابریشم ابریسم، تشت طست

ك : به «خ» و «ق» برمی گردد ، چون ، كندك خندق ،
دمك دمتق

گك : به «ج»، «ط»، «ق»، «ك» و «ی» برمی گردد، چون:
گرگان جرجان، گالش طالش، شاپورگان شاپورقان، گنج کتر،
آذرگون آذریون .

ل : به «أ» و «ع» برمی گردد، چون: لنگرانجر، لشکر عسکر
و : به «ب» و «ف» برمی گردد ، چون : اوستا ابستاق،
اوستا افستا

ه : به «ج»، «ق» و «ن» برمی گردد، چون: بابونه بابونج،
رمة رمق، تابه طاجن

۴ - پاره‌ای از واژه‌های فارسی در انگاره‌های تازی، کار
واژه «فعل» می‌شوند، چون باس از بوسیدن، جاش از جوشیدن،
دهفته از دهگانی، دهشة از دهش، کاش از کوشیدن، کهرب از
کهربا، مرزبه از مرزبان .

۵ - برخی از واژه‌های یونانی، لاتین^{۱۰}، هند و اروپایی، با
دگرگونی در آهنگ و نگارش، تازی می‌شوند، بدینسان :

A : به «أ»، «ا» و «ع» برمی گردد، چون: Aelianus الیانوس
Autolycus اطلوقس، Ascolon اسقلان، Abbas عباس^{۱۱}

C : به «ق» برمی گردد، چون Ancyre انقره، Cos قوس

Ch : به «خ» و «ك» برمی گردد ، چون Chios خیوس

Chrysispe کروسیفون

D : در واژه‌های یونانی به «ذ» و در واژه‌های لاتین و هند و اروپایی

به «د» برمی گردد، چون: Olympiade الومفیذا، Medie مادی

E : در آغاز واژه به «أ» و در میان واژه به «ا» برمی گردد و

در میان واژه «ی» و در پایان واژه «ا» یا «o» نوشته می‌شود ،
چون: Empedocles انباذقلس ، Messene مسانا، Cretes اقریطش

Cleopatre قلاوفطره، Europe اوروفا

Eu : در نزد تازیان آهنگ^{۱۲} «O» می‌دهد و چنانکه در میان

واژه باشد «و» می‌نویسند، چون : Eusthate اسطات ، Enclide

اقلیدس ، Theuthron طوثرن

G : به «ج» و «غ»، «ق» و «ك» برمی گردد، چون: Geographe

جاوغرافیا (جغرافیا)، Galatia غالاتیا، Gados قادس، Goudofroy
گند فری

H : در برگردان واژه‌های یونانی گاه آوای خود را

از دست می‌دهد، چون: Homere اومیروس، Hippocrate ابقراط،

Hadrianus ادریانوس و گاه با آوای بنیادی بکار می‌رود، چون:

Hercule هرقل، Herodote هیرودت

J : در پاره‌ای از واژه‌ها می‌افتد، چون: Jamblichut املیخوس

و در برخی از واژه‌ها به «ی» برگردانده می‌شود، چون: Julianus
یولیانس

P : به نزدیکترین واژه برمی گردد و بیشتر برجای «ب» و

«ف» می‌نشیند، چون: Empedocle انباذقلس، Alpes الفس

Q : در واژه‌های یونانی آوای «Ku» و در واژه‌های لاتین آوایی

مانند «C» دارد و در زبان تازی آوای «ق» بخود می‌گیرد، چون: Quintus

قنطوس، Cyzique قوزیقس

S : گاه به آوای «ز» ، «ش» و «ص» برمی گردد ، چون :
Mysie موزیا ، Leptes لبطش ، Sclave صقلاب

T : بیشتر گاه، آوای «ط» می دهد، چون : Beotie باوطیا ،

galatie غالاتیا

Th : آوای «ث» می دهد چون : Thales تالس ، Themistius

تامسطیوس ، و چنانکه «S» پیش از آن باشد آواز «ط» می دهد،
چون : Eusthate اسطات ، Borysthene بورسطناس

U : در برگردان واژه، به سیمای «و» نشان داده می شود،

چون : Thapsus تافسوس ، Lycus لوقوس

V : گاه خوانده نمی شود و دیگر گاه به سیمای «ب» یا «و»

درمی آید، چون : Vesposianus افسسیانوس ، Novatus ناباطس ،
Valerianus والاریانوس

X : آوای «اکس» یا «اqs» می دهد، چون : Anaxagores

انکسا غورس ، Dux دوقس

Y : مانند «u» و «Ou» آوای «O» می دهد و در برگردان

واژه، به سیمای «و» نشان داده می شود ، چون : Lycie لوقیا ،
Sibylla سیبولا

تازیان در برگردان واژه های یونانی ، لاتین و هندواروپایی ،

برای سادگی^{۱۳} در گویش ، در آغاز و پایان واژه دستکاری می کنند
و داژ و حرف نخست را می اندازند و UM را به آوای ON می نویسند
و می خوانند : چون :

Apomia فامیه ، Episcopos اسقف (دروازه نخست A و در

واژه دوم Epizade است).

Helenium الانیون ، Cirsium قرسیون (در نوشتن و خواندن

دو واژه UM به ON برگردانده شده است).

* * *

از بررسی چگونگی تازی کردن واژه ها چنین بهره گیری

می شود :

الف - تازیان ، آهنگت و سیمای واژه را دگرگونه می کنند

و از واژه بنیادی ، واژه ای که به زبان آنان نزدیکتر است می سازند ،
مانند : «بسم» و «بسایس» که از «بس» فارسی گرفته شده است

و بجای دروغ ، ژاژخایی و چرندگویی بکار می رود

ب - گاه ، واژه های تازی شده معنی خود را از دست میدهد ،

مانند « بدره » که در فارسی بمعنی راهنمایی است ولی تازیان
آنها « بدرقه » کرده و در کنار « مشایعت » گذاشته اند

پ - چون رسم خط زبان های فارسی و تازی همسان و

همگونه اند بسیاری از نام های فارسی ، یا دگرگونی در نگارش ،
در زبان تازی بکار می روند ، مانند : «استهبانات» ، «تیس» و

«توس» که اصطهبانات ، طیس و طوس نوشته می شود

ت - اگر در زبان فارسی به بهره وری از نام های یونانی ، لاتین

و اروپایی نیاز باشد گرفتن اینگونه واژه ها از زبان بنیادی ، به سیمای
راستین واژه نزدیکتر است تا بهره مندی از واژه های تازی شده ،^{۱۴} زیرا ،

همچنانکه گفته شد ، تازیان در واژه های بیگانه دستکاری بسیار
می کنند و واژه را از ریخت بنیادی می اندازند ، برای نمونه

Thessalonique بزرگترین شهر یونان در نزد ایرانیان « سالونیک » است و تازیان آنرا « صلوئیقی » می گویند ، جزیره « Crete » را ایرانیان « کرت » و تازیان « اقریطش » می نویسند و می خوانند ، Cleopatre شهبانوی مصر را ایرانیان « کلوباترا » و تازیان « قلا و فطره » می شناسند ، « Pericles » سردار نامی یونان نزد ایرانیان « پریکلس » و پیش تازیان « افرقلس » است ، « Sicile » ایتالیا و « Norvege » اسکاندیناوی را ایرانیان « سیسیل » و « نروژ » و تازیان « صقلیه » و « نرباغه » می خوانند .

ازینروی ، درست نیست واژه هایی که تازیان از دیگران گرفته اند با واژه هایی که از زبان فارسی به زبان تازی رفته و با رنگ و ریخت دگرگونه دوباره به زبان فارسی بازگشته است ، باسیمای تازی^{۱۰} شده ، در زبان فارسی بکار روند و برای فارسی کردن آنان هیچگونه تلاش و کوشش نشود اینگونه واژه ها ، که برآستی ، بیگانه تر از بیگانه اند باید به سیمای نخست بازگردند و نشانه های تازیگری از رخساره شان زدوده شود و چهره راستین و نخستین آنان شکوفان گردد

۱ - واژه های معرب Moerab یا معرب Moarrab که آنرا کلمات دخیل می گویند . ۲ - اسم ۳ - فعل

۴ - مفاخره قبائل عرب به بلاغت

۵ - دردوران اموی و عباسی سیاست ازدین جدا نبود و خلفای اسلامی در سایه « دین » کشورداری می نمودند و آنانرا امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمانان می خواندند ۶ - تعریب

۷ - ائمة اللغة ، لغت « نزد تازیان برابر با « زبان » و پیش ایرانیان برابر با « واژه » است .

۸ - پاره ای از زبانهای اروپایی ، چون انگلیسی ، که برای هر یک از بخش های سه گانه زبان : بخش پیشین [Tongue Frant] ، بخش میانه [Tongue Center] و بخش پسین [Tongue Back] آواهای بلند ، کوتاه و میانه دارند بهتر از زبان فارسی که ازینگونه آواها تهی است می توانند واژه های تازی را به الفبای لاتین برگردانند و بر زبان آورند

۹ - واژه های « ابتداء به ساکن » در فارسی کهن و فارسی میانه کم و بیش بکار می رفته است ولی رفته رفته با نهادن « ا » در آغاز پاره ای از آنان از سنگینی واژه کاسته شده است ، مانند : سترون استرون ، ستهدن استهدن سپرغم اسپرغم

۱۰ - هم اکنون ، لاتین زبان کلیسای کاتولیک و یونانی زبان کلیسای ارتودکس و هند و اروپایی ریشه زبان های فارسی ، هندی و پاره ای از زبانهای اروپایی است

۱۱ - Abbas در زبان یونانی و لاتین بمعنی « پیشوای رهبانان » و « پدر بزرگ » است ، این واژه در آرامی Abba و در انگلوساکسن Abbod است ، « اب » تازی بمعنی « پدر » از این واژه گرفته شده است .
واژه « عباس » نخست در « بنی اسد » بکار می رود سپر در گوش گروه های دیگر چون « قریش » می آید و در زبان تازی ، همگانی می شود

انگیزه آنکه «عباس» برابر با «اخمو» و «ترشروی» است اینستکه «پیشوای رهبانان» و «رهبران دیر» هنگامی که در میان مردم آشکار می شدند خود را می گرفتند و گره برپیشانی می انداختند و روی ترش می کردند ازینروی این واژه یونانی بجای «بسیار ترشروی» بکار می رود و چندین واژه از آن ساخته می شود و یکی از سورقران نام «عبس» می گیرد... عبس وتولی..

۱۲ - بگفته تازیان: همزه مضموم .

۱۳ - این روش، درباره واژه های تازی هم انجام می گیرد، مانند اناس که همزه آن می افتد و ناس نوشته و خوانده می شود

۱۴ - پاره ای از واژه های دست دوم که از تازیان به ایرانیان رسیده است و با واژه های بنیادی کمتر همگونگی دارد چنین است:

افلاطون	Platon	پلاتون
انبذقلس	Empedocles	امپدکلس
بقراط	Hippocrate	هیپوکرات
دیوجانس	Diogene	دیوژن
طرابلس	Tripolis	تریپولی
هرقل	Heracles	هراکلس

۱۵ - پاره ای از واژه های فارسی که به نجد و حجاز رفته و با جامه تازی به ایران بازگشته است چنین است:

ابوذر جمهر ، بوذرجمهر (بزرگمهر) ، درب (در) ، جوهر (گوهر) ، طنبور (تنبور) ، طنطنه (تنتنه) ، طنین (تنین) ، قابوس (کاووس) ، لجام (لگام)

در میان این گونه واژه ها، واژه هایی یافت می شود که در آغاز با پسوند «گان» و «گرد» بوده است و در دوران تازیگرایی به «جان»، «قان» و «جرد» برگشته است ، برخی از این واژه ها را در سده های گذشته به ریخت پیشین برگردانده اند، مانند: جرجان ، گرگان، سمنقان سمنگان دستجرد دستگرد، و بسیاری از آنان بهمان سیما بجای مانده اند، چون: آذربایجان برازجان رفسنجان سیرجان: هنديجان دهقان ، دیلمقان ، زرقان ، طالقان بروجرد، راهجرد و... و...

در این راه...

برای آنکه آرایش و پیرایش زبان فارسی با پیروزی همراه باشد به دوراه باید رفت :

فخست آنکه ، برای « برابرگزینی » واژه های تازی چشم براه تلاش دیگران نبود و کوشش نمود که ، در خور چیرگی در زبان، واژه های دست نخورده فارسی را از گوشه و کنار دره ها، کوهپایه ها، روستاها و ازدل کلبه ها، چپرها و از زبان روستاییان و بزرگان برون آورد و جای واژه های تازی نشاند.

این کار، به تنهایی، از دست گروهی ویژه که در جایی بنشینند و بپناه بردن به فرهنگ نامه ها آهنگ گزینش برابرهای فارسی نمایند بر نمی آید، برای نمونه :

برای «صوت» و «صدا»، آواز، آوای و آهنگ برگزیده شده است، از این برابرها بدینگونه :

بجای لغات صوتی از « واژه های آوایی » و بجای صوت خوش از « آواز خوش » و بجای صدای موسیقی ، از « آهنگ

موسیقی بهره‌وری می‌توان نمود ولی برای «صداس کن» هیچیک از این برابرها نه درستند نه دلنشین ...

به سرزمین فارس و دالان‌های کوهستان زاگروس، و به دشت تاکستان و گرگان، و به روستای الموت و شهر دزفول باید رفت تا برابر «صدا» را یافت

مردم این سرزمین‌ها بی‌آنکه دست بدامن واژه تازی بزنند واژه فارسی بکار می‌برند، بدینگونه :

روستاییان که کیلویه و بویر احمد می‌گویند : جارش بز

مردم تاکستان می‌گویند : گوریش بز

دشت نشینان گرگان می‌گویند : وانگ هگان

کوهپایه نشینان الموت می‌گویند : دادش بز

مردم دزفول می‌گویند : بانگش کن

بدینسان از گوشه و کنار کشور و از زبان مردم شهر و روستا

واژه‌های: جار، گوری^۱، داد، بانگ و وانگ برای برابری با «صدا»

و «صوت» بدست می‌آید و پنج واژه برواژه‌های پیشین افزوده می‌شود.

از نیروی از گویش مردم پاک نهاد روستاها و زبان پاکیزه

آنان در «برابری» واژه‌های بیگانه بهره‌مند باید شد و بیشتر

واژه‌های فارسی را در زبان آنان جستجو باید کرد نه در دل فرهنگ‌ها

و واژه‌نامه‌ها ...

بی‌گمان اگر واژه‌های فارسی که در گویش‌های گوناگون

و در زبان روستاییان سرزمین ایران است گردآوری^۲ و در زبان

شهری بکار بسته شود زبان پارسی یکی از گسترده‌ترین زبان‌های

گیتی خواهد شد.

گذشته ازین، چه می‌شود اگر زبان فارسی هم، مانند زبان‌های دیگر، برای گفتن و رساندن يك اندیشه چندین واژه داشته باشد؟

مگر تازیان که برای نمایاندن «شتر» نزدیک به ۸۵ واژه و برای گفتن «بیدرنگ» بیش از ۱۴ واژه همتا دارند برای گزینش واژه، دفتر و دستک و پس برو پیش بیا داشته‌اند، از دل دشت برخاسته‌اند و از واژه‌های آوایی بیش از هشت هزار^۳ واژه بنیادی و نزدیک به نود و پنج هزار واژه شاخه‌ای ساخته‌اند

از واژه‌هایی که این دشت نشینان بیابان‌گرد ساخته‌اند آنچه «مردم پذیر» و «همه پسند» بوده است مانده است و آنچه به پسند مردم نمی‌آمده است برباد رفته است.

شیفتگان گسترش زبان فارسی هم باید چنین کنند، برای هر اندیشه چندین واژه برگزینند و در دسترس همگان بگذارند تا هر که هرچه می‌پسندد بکاربرد و بدینگونه، در کوتاه‌گاه، روشن می‌شود کدام واژه ماندنی است و کدام واژه رفتنی ... ماندنی‌ها به فرهنگ‌ها می‌آیند و رفتنی‌ها به آمرزش ...

ناگفته نماند که هیچگاه زبان فارسی، چون امروز دستخوش آشفستگی نبوده است، از سویی گروهی که «شیفتگان» پیشاپیش آنانند در پی آنند که این زبان را از آلودگی واژه‌های ترکی و تازی پاک کنند و از سوی دیگر انبوهی که «غربزدگان» از آنند بر سر آنند که با واژه‌های فرنگی این زبان را بیالایند.

سرانجام زور کدام می‌چربد و کدامیک در این راه زودتر به

پایان می‌رسند روشن نیست ولی ناگفته پیداست که شیفتگان زبان فارسی هر چه بربینند فرنگی ماب‌ها پنبه می‌کنند

تلخ‌تر آنکه برخی از سازمان‌های دولتی، نه تنها در راه پاك سازی زبان فارسی گام بر نمی‌دارند بلکه با بکار بردن واژه‌های فرنگی در دسر تازه‌ای برای این زبان فراهم می‌آورند.

برای نمونه، از پنجاه سال پیش تا کنون، برخی از سازمان‌های دولتی برای آرایش و پیرایش زبان فارسی، انجمن‌های بسیار آراسته‌اند و تلاش فراوان نموده‌اند ولی بیش از آنچه آنان واژه‌های تازی و ترکی را از زبان فارسی دور کنند فرنگی ماب‌ها واژه‌های فرنگی را به زبان فارسی نزدیک و این زبان را آلوده کرده‌اند.

چون سخن از انجمن‌های واژه سازی به میان آمد بد نیست، از این تلاش، یاد بشود:

نخستین انجمن در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در وزارت جنگ برپا می‌گردد و در ۴ ماه نزدیک به ۳۰۰ واژه در زمینه نیازمندیهای ارتش برمی‌گزینند.

دومین انجمن در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در دانشسرای عالی پدید می‌آید و در ۴ رشته: ریاضی، فیزیک و شیمی، طبیعی، و ادبیات و فلسفه کار خود را آغاز می‌کند و در ۸ سال نزدیک به ۳۰۰۰ واژه می‌آفریند که به پذیرش فرهنگستان ایران درمی‌آید.

سومین انجمن در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، هماهنگ با بزرگ‌گزارى جشن سیصدمین سال برپایی فرهنگستان فرانسه، گشایش می‌یابد و این همان «فرهنگستان ایران» است که ۱۸ سال کار می‌کند و ۳۶۱۰

واژه پدید می‌آورد

چهارمین انجمن بنام «انجمن واژه سازی» در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در دانشکده علوم اداری دانشگاه تهران برپا می‌شود. در دو سال ۴۷۰ واژه در زمینه نیازمندیهای اداری کشور برمی‌گزینند. پنجمین انجمن بنام «اصطلاحات علمی» در سال ۱۳۴۱ خورشیدی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران کار خود را آغاز می‌کند و در یکسال و اندی نزدیک به ۲۲۰ واژه پدید می‌آورد که در نوشتن و برگرداندن کتب فلسفی بکار می‌رود.

ششمین انجمن بنام «انجمن واژه‌های پزشکی» در سال ۱۳۴۲ خورشیدی در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران برپا می‌شود و ۳۹۰ واژه در زمینه امور پزشکی برمی‌گزیند که در تدوین و تألیف کتب پزشکی بکار می‌رود، این انجمن بدنیاال انجمنی که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی یکسال تلاش داشت و ۹۳ واژه آفریده بود کار خود را از سر می‌گیرد و هنوز هم برپاست.

هفتمین انجمن بنام «انجمن اصطلاحات فلسفی» در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در کمیسیون ملی یونسکو آغاز بکار می‌کند و تا کنون بیش از ۱۸۰ واژه در بساره فلسفه برگزیده است که بکار می‌رود.

هشتمین انجمن بنام «شورای عالی تدوین فرهنگ نظامی» در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در ستاد بزرگ ارتشتاران برپا می‌شود و نزدیک به ۲۴۰ واژه در زمینه نیازمندیهای ارتش برمی‌گزینند. نهمین انجمن بنام «فرهنگستان ایران» در سال ۱۳۴۷ خورشیدی

دروزارت فرهنگ و هنر کار خود را دوباره آغاز می‌کند و به گزینش و آفرینش واژه‌های تازه می‌پردازد.

در میان انجمن‌های «واژه‌سازی» تلاش فرهنگستان ایران بیش از دیگران بوده است و اگر این سازمان در سالهای آشفته ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ کار خود را دنبال می‌نمود بی‌گمان شماره واژه‌های برگزیده به یک برابر و نیم تا دو برابر می‌رسید.

با اینهمه، مایه بسی شگفتی است که تلاش فرنگی‌مآب‌ها، بیش از انجمن‌های واژه‌سازی بوده است و شماره واژه‌های فرنگی که در ۵۰ سال به سخن فارسی راه یافته است بیش از واژه‌های فارسی است که انجمن‌ها برگزیده‌اند.

دوم آنکه، هنوز گروهی از نویسندگان، سرایندگان و سخنوران رویشان نمی‌شود در نوشته‌ها، سروده‌ها و گفته‌های خود واژه‌های فارسی را جانشین واژه‌های بیگانه کنند... برای نمونه بجای بغتة و غفلة ناگهانی و یکهو - تشویش و اضطراب دلشوره و دلهره - جلیل‌القدر و علیل‌المزاج بزرگوار و رنجور - حاجت و ضرورت نیاز و خواستاری - عمداً و سهواً آگاهانه و ناآگاهانه مع‌الوصف و معذک و معهدا از نیروی و بدینگونه و بدینروی ... بکار برند، اینان ترس ازین دارند که نکنند، بدینگونه، گردن بند دانش از گردنشان فروریزد و کسی ایشان را به دانشمندی نشناسد و نتواند. این ستمی ناروای زبان فارسی است که پاره‌ای از نویسندگان و سرایندگان برای آنکه کوره دانش خویش را به رخ بکشند از زبان مادری رخ برمی‌تابند و به زبان بیگانه روی می‌آورند.

زبان فارسی، اگر چه بگسترده‌گی دیگر زبان‌های پیوندی نیست ولی واژه‌های آن تکافوی گفتن و رساندن اندیشه‌ها را می‌کند و اگر گروهی بجای آنکه واژه‌هایی که نیاز دارند از لابلای گفت و شنود روزانه مردم گوشه و کنار بدست آورند به زبان تازی پناه می‌برند برای آنست که یافتن واژه‌های تازی آسانتر از پیدا کردن واژه‌های فارسی انجام می‌پذیرد و بدینگونه زودتر سروته «نوشته» و گفته» بند می‌آید.

در گذشته که «هر که سخنش پیچیده‌تر دانشش بیشتر» بود نویسندگان و سرایندگان می‌کوشیدند از هر چه روی زمین و توی هواست برای خود نمایی بهره‌وری کنند، گاه به «زیج» می‌نشستند که بر پیکر «مشری» و «مریخ» بکوبند و دیگر گاه در «کنشت» جای می‌گرفتند تا بر «زنار ترسا» دست یابند، «حلقه درس» بر حدیث و تفسیر ایشان می‌افزود و «جمع درویشان» عرفان و تصوف آنان را جان می‌داد و بدینگونه آنچه از گوشه و کنار می‌یافتند بارزبان می‌کردند و برای آنکه دانش خویش را به رخ همتران بکشند زبان ساده و بی‌آلایش فارسی را به پیچ‌وخم و چاله و چوله می‌انداختند.

در آن دوران، چون چاپ نبود، از هر کتاب و دیوان چند رونویس آماده می‌شد و میان برجستگان مردم بخش می‌گردید و بیشتر «سرکردگان قوم» هم با آنکه کمتر چیزی سردر می‌آوردند خود را از تنگ و تونمی‌انداختند و به نشانه خورسندی سری می‌جنبانند و دستمزدی بخش و بار می‌کردند..

بی گمان آن نوشته ها برای همگان نبود زیرا بیشتر مردم این سرزمین نه آنروز می توانستند و نه امروز می توانند از واژه های وابسته به ریزه کاریهای نجوم و هیات، دیر و کلیسا، تفسیر و حدیث، عرفان و تصوف سردر آورند.

نوشته ها و سروده ها، آنروز - با روش دستنویسی - برای تک و توك مردم و برجستگان این مرز و بوم آماده می گردید و امروز - با گسترش چاپ - برای خرد و کلان و همه ایرانیان فراهم می شود، اگر آنروز در « فرهنگ برجستگان » دانش نمایی و بازی با واژه گرفتاری بار نمی آورد و گونه ای از هنر نمایی بشمار می رفت ولی امروز در « فرهنگ همگان » واژه پردازی و پیچیده گویی مردم را از کتاب و کتابخوانی بیزار می کند.

از نیروی کنار گذاشتن واژه های تازی از زبان فارسی گام نخستین این راه است و چه نیکوست که در این راه بدون بیم و ترس، گام برداشته شود و بجای واژه های بیگانه واژه های فارسی بکار رود و آرایش و پیرایش این زبان دوشادوش گسترش آن، ژرفانه، انجام پذیرد.

۱ - رودکی واژه «گوری» را در این سروده:
گوری کنیم و پاده کشیم و بویم شاد

بوسه دهیم بر دو لبان پریوشان
برابر با «فریاد شادمانه» بکار برده است، در گویش «تات» گوری، برابر با «صدای بلند» است.

هم اکنون گویش «تات» و «تاژ» در پاره ای از شهرهای آذربایجان، تاجیکستان، تاجیکان و بویین زهرای قزوین بکار می رود
«تاجیک» یا «تاژیک» وابسته به «تاژ» است و گویش «تات» و «تاژ» در سده های نخستین پیدایش اسلام زبان گفتگویی مردم ماوراءالنهر، شمال خاوری و شمال باختری ایران بوده است

۲ - تاکنون واژه های چندین گویش چون آشتیانی، بویر احمدی، سمنانی، کردی، کرنیکان، گیلکی گردآوری شده است ولی برای دستچینی و سرزبان انداختن آنان کوشش پیگیرانه بکار نرفته است.
۳- واژه های بنیادی زبان تازی که، بیشتر، از زبان مردم «حجاز» و «نجد» و گویش گروه «قریش»، «اسد»، «تمیم» و «هدیل» گرفته شده است و بنام واژه «عرب مستعربه» خوانده می شود از بکاره و بیکاره «مستعمل و مهمل» چنین است:

گونه واژه	بکاره (مستعمل)	بیکاره (مهمل)	هر دو
دو دازی (ثنائی)	۴۸۹	۲۶۱	۷۵۰
سه دازی (ثلاثی)	۴۲۶۹	۱۵۳۸۱	۱۹۶۵۰
چهاردازی (رباعی)	۸۲۰	۳۰۲۵۸۰	۳۰۳۴۰۰
پنجدازی (خماسی)	۴۲	۶۳۷۵۵۵۸	۶۳۷۵۶۰۰
رویه	۵۶۲۰	۶۶۹۳۷۸۰	۶۶۹۹۴۰۰

خلیل بن احمد فراهیدی در «العین» واژه های بنیادی زبان تازی را ۵۶۲۰ می داند و پس از گذشت وی (۱۷۰ هجری نبوی) تاکنون نزدیک به ۲۴۰۰ واژه بر این شماره افزوده شده و واژه های بنیادی را به ۸۰۰۰ رسانده است.

پاره‌ای از زبان‌شناسان تازی، واژه‌هایی که پس از «سیبویه» و «فراهیدی»
به واژه‌های تازی افزوده شده‌اند به شمار واژه‌های بنیادی نمی‌آورند.
گرفته شده از: التهذیب فی اصول التعریب
چاپ قاهره، سال ۱۳۴۲ هـ ۱۹۲۳ م
نوشته، دکتر احمد بك عیسی

۴ - زبان های اشتقاقی و تصریفی یا Synthetic

یادگاری نازیبا ...

واژه‌های تنویندار و اروپایی که در زبان فارسی بکار می‌رود،
بیشتر، یادگار دوران بازگشت یا رستاخیز ادبی ایران است.
در آغاز سده سیزدهم هجری، با استواری دوستی میان ایران
و پاره‌ای از کشورهای اروپایی چندگام برداشته می‌شود.
۱ - دانشجو به کشورهای فرانسه و انگلیس فرستاده می‌شود
۲ - روابط بازرگانی ایران و اروپا رو به گسترش می‌نهد
۳ - ارتش، با ساز و برگ اروپایی آراسته می‌گردد
۴ - روش‌های کشورهای فرانسه در ساختمان سازمان‌های اداری
و نظامی ایران بکار می‌رود
۵ - دستگاه چاپ به ایران می‌آید
در پی این پنج گام، دگرگونی‌های زیر زوی می‌دهد:
الف- دانشجویان ایرانی با فراگیری دانش‌های نوین به ایران
باز می‌گردند و علوم تازه و اندیشه‌های نورا در دسترس شیفتگان
بیشرفت کشور می‌گذارند.

ب - برگردان و ترجمه کتب داستانی ، علمی و نظامی از زبان‌های انگلیسی و فرانسوی آغاز می‌گردد

ب - بابکارافتادن دستگاه چاپ در تبریز، تهران و اصفهان، چاپ و پخش کتب دینی، داستانی، علمی، سیاسی و تاریخی رواج می‌گیرد و کتاب - که تا پیش از این هنگام دستنویسی و درگروگروهی اندک بود - چاپی و همگانی می‌گردد و کتابخوانی از «طبقه ممتاز» به «آحاد رعیت» کشانده می‌شود.

ت - هفته نامه‌ها و ماهنامه های فارسی بنام «روزنامه و مجله» در هند ، انگلیس و عثمانی ، سپس، در مصر و ایران آغاز درخشیدن می‌کند .

در این رهگذر، زبان فارسی از گزند زمانه کنار نمی‌ماند و به گونه‌های زیر آلوده می‌شود:

- همراه ساز و برگ ارتش و کالاهای بازرگانی انبوهی واژه اروپایی به ایران می‌آید

- دانشجویان ایرانی، در بازگشت به کشور، برای شناساندن علوم تازه و برگرداندن کتب اروپایی به زبان فارسی، گروهی واژه اروپایی را در کنار واژه‌های فارسی می‌نهند .

- پیروی از روش اداری ، نظامی و آموزشی فرانسویان ، واژه‌هایی، در زمینه کارهای اداری و ارتشی، و آموزشی به ارمغان می‌آورد و انبوهی واژه‌های اروپایی را در کنار واژه‌های فارسی جای می‌دهد، از سوی دیگر :

- با پیدایش و پرورش صنعت چاپ و تأسیس آموزشگاه‌های تازه ، دانش از مرز « طبقات ممتاز » بیرون می‌زند و به «آحاد رعیت» می‌رسد، از نیروی کتب درخور سواد نوآموزان و دانش آموزان فراهم می‌آید

- چون مردم زبان تازی را در نمی‌یابند نویسندگان، ناچار، در نوشته‌های خود دست از سر زبان تازی برمی‌دارند و مطالب کتاب و روزنامه را درخور فهم مردم آماده می‌کنند .

بدینگونه ، زمینه‌ای که برای ساده نویسی زبان فارسی فراهم می‌آید، «تازی‌گرایی» را در بن بست می‌گذارد زیرا گروهی که تا آن هنگام اندیشه‌های خویش را در پوششی از واژه‌های تازی نهان می‌کردند ناگزیر می‌شوند به ساده‌نویسی روی آورند و زبان تازی را رهاکنند، از نیروی، با بکار بردن واژه‌های تازی ساخت ایران و واژه‌های منون من در آوری پیوند خود را با این زبان حفظ می‌کنند کار این گروه بدانجا می‌رسد که بر سر واژه‌های فارسی دستار

تازی می‌نهند و آنانرا به تنوین می‌کشند و واژه‌هایی چون : انجاما، پیاما، پیغاما، تبارا، جانا، دوما، زباننا، ژرفا، سوما ، گاهآ، گزارشا، گمانا، ناچارا، ناگزیرا، نژادا و... می‌سازند.

و ازین هم پا فراتر می‌گذارند و واژه‌های اروپایی را نیز به تنوین می‌کشند، چون: تلفونا، تلگرافا، دکورا، راپورتا ، فامیلا ، فرما، متدا، و همچنین بانهادن نشانه «نسبت» و «مصدر» تازی در پایان واژه‌های فارسی و در هم کردن واژه‌های فارسی و تازی واژه‌های تازه تازی‌نمایی آفرینند ، چون :

برتریت ، چندیت ، خوویت ، دوئیت ، زنیت ، مردیت ،
 منیت ، افشاریه ، بهاریه ، خزانیه ، سالاریه ، کامرانیه ، فرمانیه ،
 مهینیه ، حسب الخواش ، حسب الدستور ، حسب الفرمایش ، حسب-
 الفرموده ، دائم الخروش ، دستورالصححه ، دستورالعمل و ... و ...
 مایه بسی اندوه است که ، هنوز هم ، برخی از نویسندگان و سخنوران
 اینگونه واژه های فارسی تازی شده را در نوشته و گفته خود بکار می برند و
 در برابر خرده ای که بدانان می گیرند بنام «استعمال فصحاء» کار خود
 را روان نشان می دهند و نادرست نویسی را درست به شمار می آورند
 و نمی خواهند بپذیرند که نادرست ، نادرست است اگرچه «فصحاء»
 آنرا انجام دهند.

با پهای تلاش تازیگرایان ، از فرنگ برگشته ها هم بیکار
 نمی نشینند و با پیروی از روش اداری فرانسویان در نوسازی
 سازمان های اداری ، لشکری و اجتماعی کشور انبوهی از واژه های
 فرانسوی را - که می توانستند برابرهای^۱ فارسی برای آن بیابند -
 در کنار واژه های تازی می نهند و زبان فارسی را که تا این هنگام
 در گیر واژه های ترك و تازی بود ، به گیر واژه های اروپایی^۲
 می اندازند.

برای نمونه :

در رشته اداری واژه های : ارشیو ، استاژ ، استامپ ،
 افسیل ، اندکس ، اندیکاتور ، پرسنل ، پروژه ، پنس ، راپرت ،
 سری ، سكرت ، سوكمیسیون ، فاكاتور ، فرم ، فرمالیته ، فرمول ،
 كایینه ، كارتن ، كلاس ، كلاسمان ، كلاسور ، كمیسیون ، كمیته ،

كنترل ، كنكور ، متد ، مینوت و ... و ...

در زمینه کارهای آموزشی واژه های : آکادمی ، اتود ،
 انسلیتو ، اونیورسیتیه ، بارم ، بورس ، بورسیه ، پروگرام ، تز ، دیپلم ،
 دیپلمه ، دیکته ، دیکسیونر ، رفوزه ، ژوری ، سرتیفیکا ، سیکل ، فاکولته ،
 کالج ، کلاس ، کنفرانس ، گرامر ، لابراتور ، لیسانس ، لیسانسیه ،
 نمره و ... و ...

و در رشته هنری واژه های : آکتر ، آمفی تاتر ، اتراکسیون ،
 اپرا ، اپرت ، ارکستر ، انتراکت ، انتریکان ، باله ، بالرین ،
 پیس ، تاتر ، تاترال . تراژدی ، دانس ، دکلمه ، دکوراسیون ،
 رپتسیون ، رژیسور ، رل ، رماتیک ، ریتم ، ژست ، سالن ،
 سریال ، سن ، سوفلر ، فانتزی ، کمیدی ، کمیک ، کنسرت ،
 گرامافون ، گریم ، لژ ، ملودی ، موزیک ، موزیکال ، وارپته و ... و ...
 و در زمینه کارهای لشکری واژه های : آژان ، آزودان
 اردناس ، استراتژی ، اسکادران ، اسکورت ، انیفورم ، ایروپلان ،
 بالن ، بمباردمان ، تاکتیک ، دیسیپلین ، دویزیون ، ژاندارم ،
 ژاندارمری ، ژنرال ، کلنل ، کلوپ ، گارد ، مارش ، مارشال ،
 ماژر ، مانژ ، مانور ، مدال و ... و ...

و در رشته پزشکی واژه های : آپاندیس ، آلرژی ، آناتومی ،
 اریگاتور ، اسانس ، اسپسیالیته ، استریلیزه ، اسپستان ، انرمال ،
 انژکسیون ، انفرمیه ، انفکسیون ، اورژانس ، باند ، برانکار ، پانسمان ،
 تراخم ، تیفوس ، دکتر ، دکترس ، دیفتری ، سرنگ ، سرویس
 سوزاک ، سفلیس ، کامفر ، کلینیک ، گاز ، گال ، گلوبول ، لابراتور ،

لوسیون، ماساژ، نروو، ویزیت، ویزیتور، همورژن، هیستری و... و...

و از خوردنی‌ها و اژه‌های: املت، اوردور، یرش، بیفتک، بیسکویت، پانه، پتاز، پوره، دسر، ژینگو، سالاد، ساندویچ، سس، سوپ، سوفله، کتلت، کمپوت، کیک، مارمالاد

و بسیاری واژه دیگر در زمینه‌های گوناگون مانند: آرم، آژانس، آگرمان، آلبوم، آنتیک، آوانس، اشانتیون، اکسپوزسیون، بالانس، پارلمان، پاساژ، پرستیژ، پلاک، پلتیک، تابلو، دیپلمات، دیپلماتیک، دیپلوماسی، راکسیون، رستوران، ژورنال، رژیم، ربان، رمان، سندیکا، سوژه، شانس، شوهر، فتودال، فتودالیت، کافه، کپی، کت، کلکسیون، کولتور، فدراسیون، فیکس، فولکلور، فستیوال، کارت، کانالک، کمپانی، کمپلت، کنترات، کنترل، کنگره، گاراژ، گارانتی، گارسن، گالری، لاناری، لوکس، لوستر، لیست، مادام، مادموازل، کوران، میل، مبلمان، مترس، مرسی، نرمال، والور، هارمونیک، هتل و... و...

هرچند، این روزها، از سوی زبان‌تازی ناخت و تازی به زیبای فارسی نمی‌شود زیرا این زبان، دیگر، نه بر علم و صنعت سوار است و نه بر قدرت و تجارت استوار، ولی جای آرا زبان‌های اروپایی به ویژه انگلیسی گرفته است چونکه:

الف - بیشتر نیرومندان جهان بدین زبان سخن می‌رانند.

ب - دوسوم بازرگانی گیتی در دست انگلیسی‌زبانان است.

پ - دانش و هنر، بیشتر، در گرو کشورهای انگلیسی‌زبان

می‌باشد.

ت - بیشتر پدیده‌های نوین صنعتی، فرآورده‌های تازه تولیدی، اختراعات و اکتشافات علمی و فنی از سرزمین انگلیسی‌زبانان یا هم‌گروه‌های آنان در دسترس مردم جهان گذاشته می‌شود. از سوی دیگر، انگیزه‌های زیر نیز در یورش واژه‌های بیگانه به زبان فارسی اثر فراوان دارد:

۱ - پیوند و پیوستگی ایران با کشورهای بیگانه، روز بروز، رو به گسترش است.

۲ - گذشت از مرزپس افتادگی و عقب ماندگی، که یادگار دوران گذشته است، نیازهای علمی و صنعتی را افزایش می‌دهد.

۳ - فزونی در آمد مردم و افزایش سرعت و کاهش دشواریهای سفر، آمد و شد بیگانگان را به ایران و ایرانیان را به کشورهای بیگانه آسان و فراوان می‌کند.

۴ - توسعه‌ی کشور، بهره‌وری از کارشناسان و بهره‌مندی از دانش و فن ایشان را فزونی می‌بخشد.

بدین‌روی، زبان فارسی ناگزیر از پذیرفتن بسیاری از واژه‌های بیگانه است ولی برای آنکه سخن فارسی بیش از این آلوده نگردد باید به دو راه رفت.

نخست آنکه بر ابرهای دلپسند و دلنشین برای واژه‌های بیگانه برگزید و پیش از آنکه اینگونه واژه‌ها در زبان جای نیفتند بر ابرهای آنان را جای انداخت

دوم آنکه واژه‌های علمی و صنعتی را که برای آنان هم‌تا و برابر نمی‌توان برگزید بهمان سیما و گویش پذیرفت و بکاربرد

برای نمونه : نمونه ... زیبا ... نمایندگی را جانشین
اشانتیون ... لوکس ... آژانس می توان نمود ولی الکترونیک ،

سینما و کامیون را با همان ریخت باید پذیرفت

در نگارش اینگونه واژه ها، نیز، باید کوشید که از حروف
ویژه تازی مانند: ث، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، پرهیز کرد، و چون

پیشینیان ، واژه های اروپایی را به حروف تازی نکشید چون :
باطری Battery ، باطوم Baton بطری Bottle ، طایر Tyre ، لاطاری^۲

Lottery لاتین^۳ Latin ، مطر^۴ Metre

بر این انگاره واژه هایی که «تازیگرایان» و «غریزدگان» به ارمغان

آورده اند باید از دامن زبان فارسی برچیده شود و هر روز که بدین

کار دست یازیم دیر است اگر چه آنروز امروز باشد

۱ - بر بکار بردن دو گونه واژه اروپایی خرده روا نیست :

الف - واژه هایی که برابر فارسی ندارد و همراه با دانش های نوین ،

صنایع تازه و پیروی از زندگی اجتماعی و فرهنگی اروپاییان و امریکاییان

به کشور می آید، مانند: آمپر، آمپول، اتر، اتم، اتوبوس، اتو (اطو)، اتومات

اتوموبیل ، اکسید، الکترون ، الکترونیک، بتن، بره، بلوز، پاکت، پالتو،

پیستون، تلفن، تلگراف، تلویزیون، تیره (خط افقی)، سلولز، سوپاپ، سیفون،

سیگار، سیمان، سینما، شاپو، شاسی، فراك، فسیل، فیلم، گاسکت، کپی، کت، کلاچ،

کوپه ، کوکتل ، گلبول ، گلف ، گواتر، لکوموتیو ، نیکور ، لیوناد،

ماتیک ، مارمالاد ، ماشین ، مانکن ، مترو، مرس، میکرب ، میکروسکپ ،

میلیاردر، میلیونر، نفتالین ، نیکوتین، وازلین ، واکسن ، واکن ، وائیل ،

ویتامین ، ویروس ، هاشور ، هایوم ، هموگلوبین ، هندل ، یارد ، یون

و ... و ...

ب - واژه هایی که از فرنگیان گرفته شده است و بادگر گوئی دریکی از سه

پایه (سیما، معنی و گویش) در زبان فارسی بکار می رود ، مانند: «اتو» (اطو)

از «auto» ، «اسکناس» از «assignatsia» روسی و «assignatus» لاتین

و «assignat» فرانسوی (اسکناسی که درشورش فرانسه چاپ و در دسترس

همگان گذاشته شد) .

«افسر» از officer (این واژه که بجای صاحب منصب آرتش بکار می رود با

«افسر» در زبان فارسی که بمعنی «تاج» و «کلاه پادشاهی» است خویشاوندی

و همیشگی ندارد، حافظ می گوید :

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

« افسر » گرفته شده از « officer » یادگار دوران فرماندهی پلیس

جنوب و رویداد جنگ جهانی نخست است ، همتای فرانسوی این واژه

انگلیسی « officier » است ، « باستیان » از « Bastion » ، « بلیت » از

« Billet » ، « پاتیس » از « Batiste » ، « پاکت » از « packet » انگلیسی و

« paquet » فرانسوی ، « پالتو » از « Paletot » ، « پوس » خوراک از « Portion »

«بامبول» از «bamboozle» انگلیسی بمعنی گول زدن، ریشخند و فریب
 «پنچر» از «Puncher»، «دوجین» از «Dozen»، «ژور» از «Ajour» «فزه»
 از «Fezzes»، (فزه کنایه و تشبیه است به مردم دوران عثمانی که فینه
 بسرمی گذاشتند، این واژه «بافژه» فارسی بمعنی پلید و پلشت از يك ریشه
 نیست - همانند این واژه «ببو» از «baboo» هندی است که در زبان هندی
 بمعنی آقا و منشی است و در زبان فارسی بمعنی نادان و ساده «قراص» ، و
 قراصه از «gross»، «لاستیک» از «Elastique»، «لچر» از «Lecher»،
 «لولا» از «حروف تعریف زبان فرانسوی «laïle»، «لیچ» بمعنی چرك از
 «Leech»، «هردمبیل» از «هردم» فارسی و «بیل» Bile انگلیسی بمعنی صغراوی
 مزاج، «هشلهف» از «I shall have»، «هکف» از «I have Cough»،
 و ... و ...

واژه های فارسی

۲ - مردم ایران، در دوران صفویه، پیش از برپایی روابط سیاسی با
 انگلستان، از راه تلاش های مذهبی با مردم انگلیس آشنا می شوند. در این
 هنگام، مبلغان مذهبی کلیسای انگلیس بنام «Anglican»، در آشکارا،
 بنام گسترش آیین مسیح و، در نهان، برای بسط فرهنگ «Anglicism» به
 گوشه و کنار ایران سرازیر می شوند
 اگرچه واژه «انگلیس» از «Anglican» گرفته می شود ولی واژه های
 انگلیسی تا آغاز سده بیستم بزبان فارسی راه نمی یابند و در این باره واژه-
 های فرانسوی برواژه های انگلیسی پیش گامند .
 ۳ - تازگی «لاطاری»، «لاطین» و «مطر» و همچنین واژه هایی مانند
 بلیط، پطاس، پلاطین، پوطين و ... را با «ت» می نویسند .

آ

آتما	گناهکاری، بزهکاری، تبهکاری
آجلا	دیرگاه، آینده، دیرپای
آفة	آسیب رسانی، زیانمندی، تباهی
آلة	ناخواست، ابزاری، ریشخندی
آمالا	آرزومندی، چشم داشت، خواستاری
آمرا	دستوری، زورکی، فرمانی
آمننا	زنجاری، پشتوانگی، پناه یابی
آنا	بی درنگ، زود، شتابان
آبسة	نشانه مندی، برجای مانده، یادگاری
ابتداء	نخست، در آغاز، نخستین
ابدا	بهبود روی، هرگز، هیچگاه
ابداعا	نوآوری، نوپیدایی، من درآوردی

ابطالا
ابلاغاً
ابهاماً
اتعاً
اتصافاً
اتصالاً
اتفاقاً
اتکالاً
اتلافاً
اتهاماً
اثباتاً
اجابة
اجباراً
اجتماعاً
اجماعاً
أجمالا
اجتناباً
اجداداً
اجلاساً
اجلالاً
احتراراً

بیهودگی، بوجی، از بین رفتگی
رسایی، گوشزدی، یادآوری
پوشیده، پنهان، پیچیده سخن گفتن
کشادی، فراخی، بازجایی
ستودگی، ستایشی، خوشگویی
دمادم، پیوسته، پیایی
ناگهانی، بی گمان، یکباره
روی پای ایستی، خودپذیری، بر خود استواری
نابودگری، نیستی، تباه نمایی
دروغ زنی، بدنامی، ناروا گویی
استوارانه، پابرجایی، سخت رایی
پذیرفتگی، پذیرا، پذیرش
بناچار، زورکی، دل آزرده گی
گروهی، دسته ای، همگانی
گردهمایی، گروهی، دسته ای
بکوتاهی، اندک، کوتاه
پرهیز، دوری، کناره روی
نیایی، نیاکان، پدر در پدر
نشستگی، همنشینی، گفتگویی
شکوه مندانه، با فرو شکوه، فرهمندانه
برهیزواری، دوزادوری، کناره روی

بالرزش، لرزیدگی، لرزان
 فرستندگی، فرستادن، روانه‌گری
 رهنمونی، رهبری، راهنمایی
 با بخشندگی، ازراه‌کمک، باری
 از بیخ و بن، بنیادی، شالوده‌ای
 خودرایی، خودکامگی، آغازگرایی
 مزده‌دهی، شادمانی، یادآوری
 روشن‌رایی، تیزبینی، نگرش
 بهره‌وری، سودجویی، بیگارگیری
 بویژه، تکی، به تنهایی
 پوشیدگی، پنهانی، نهانی
 شکوفایی، نمایانی، نمایانگری
 نگهبانی، دید زنی، دیده‌بانی
 شایستگی، سزاواری، درخوری
 مهربانی، بخشودگی، دلسوزی
 نهانی، دزدکی، پنهانی
 برهنمونی، راهنمایی، پندآمیزی
 باخشنودگی، بشادمانی، گراپشانه
 پشتگرمی، پشتوانگی، پناهداری
 آرمزشخواهی، پوزشخواهی، گذشت
 پرستی، خواستاری، خیرگی

ارجمندانه، گرامانه، فرهخته
 جانکنندی، واماندگی، درماندگی
 کالاندوزی، ستمگری، بیدادگری
 شاید، بدودلی، باشد
 زرفتگری، پرهیزکارانه، دوراندیشی
 شاید، بدودلی، باشد
 آگاهانه، گزاره‌ای، یادآوری
 در پایان، فرجام، پسین
 نوآوری، نوپیدایی، تازه‌نمایی
 کوتاه، بکوتاهی، فشرده‌سخن
 بویژه، ویژه، ویژگی
 آمیختگی، درهم‌ریختگی، تویهم
 برگزیدگی، گزینش، پسندیدگی
 آگاهانه، گوشزدی، یادآوری
 سرشتی، خوبی، روشی
 بتازگی، دراین نزدیکی، پسینگاه
 شناختی، دریافتی، شناسایی
 دوستی، پیروی، بندگی
 پیوستگی، پیوند، همبستگی
 خودکامگی، خودخواهی، خودرایی
 بی‌زمینه‌سرودن، ناکهانی‌گفتن

احتراماً
 احتضاراً
 احتساراً
 احتمالاً
 احتیاطاً
 احياناً
 اخباراً
 اختتاماً
 اهتراماً
 اختصاراً
 اختصاصاً
 اختلاطاً
 اختیاراً
 اخطاراً
 اخلاقاً
 اخیراً
 ادراكاً
 ارادۃً
 ارتباطاً
 ارتجاعاً
 ارتجالاً

افواها "

اقلا "

اکثرا "

اکراما "

اکراما "

اکیدا "

الان

التهابا "

الحسال

الحق والانصاف

الزاما "

الساعة

القاء "

امانة "

امکانا "

انحصارا "

انشاء الله

انصافا "

انطباقا "

انعطافا "

انعکاسا "

گفتاری، زبانی، گفتگویی

کمتر، کمترین، کم از، ...

بیشتر، بیشترین، فزون تر، ...

بزرگ منشی، سروری، پاک نهادی

بناخواستاری، بناچاری، ناگزیر

بسختی، باستواری، بهایداری

اکنون، اینک، هم اکنون

بدآشتگی، پیریشانی، خروشان

اینک، اکنون، هم اکنون

براستی و درستی، بروشنی و استواری

بناچار، ناگزیر، زورکی

اینک، اکنون، هم اکنون

پیوستگی، رساندن، پیوندی

ایرمانی، وام، وامخواهی

انجام پذیری، شدنی، پذیرفتی

بویژه، به تنهایی، تکی

بخواست خدا، ایزدخواست، خداخواهی

براستی، برادی، ازروی جوانمردی

برابری، همگونگی، همسانی

نرمش، سازش، پیوستگی

بازتابی، پرتوافکنی، نموداری

انفرادا "

انقطاعا "

اولا "

ایجابا "

ایحازا "

ایمالا "

ایضا "

ایهاما "

ب

باطنا "

بالاجبار

بالاجتماع

بالاجماع

بالاخره

بالاخص

بالاکراه

بالسویه

بالضروره

بالطبع

بالمال

به تنهایی، تکی، یگانه

گسیختگی، گسستگی، جیره خواری

یکم، نخست، نخستین

پذیرفتگی، پذیرش، دمسازی

بکوتاهی، کوتاه سخن، کم گویی

پیوستگی، دریافتی، گرفتگی

همچنین، دوباره، و نیز، ...

گوشه گویی، ناآشکار، درهم

نهانی، درونی، پنهانی

بناچار، ناگزیر، زورکی

گروهی، دسته ای، همگی

گروهی، دسته ای، همگی

سرانجام، فرجام، پایان

بویژه، ویژه، ویژگی

بناخواستاری، بناچاری، ناگزیر

یکنواخت، همگونه، همان

نیازمندان، نیاز، خواستاری

روندی، خودبخود، بنیادی

سرانجام، پایان، فرجام

بالنتیجه
 بداهة
 بدایة
 بدوا
 بشاشة
 بعدا
 بعضا
 بغثة
 بطی الانتقال
 بطی الحركة
 بطی السیر

ت

سرانجام ، پایان ، بهره‌گیری
 بروشنی ، بی‌پرده ، آشکارا
 نخستین ، آغاز ، سرانجام
 درآغاز ، نخست ، پیشاپیش
 شادمانه ، سرورانگیز ، خوشی
 پی ، سپس ، درپی
 برخی ، پاره ، تک و توک
 ناگهانی ، یکباره ، بی‌گمان
 کودن ، کم‌هوش ، دیرپاب
 دیرجنب ، سست ، تنبل
 کندرو ، کند ، ناچالاک
 نهم ، نهمین
 بااندوه ، دژمانه ، پشیمانی
 بررسی ، تیزاندیشی ، فروبینی
 نمایانگری ، شکوفایی ، گزارش
 گشاده‌بازی ، بیهوده‌روی ، دورریزی
 گردهمایی ، گروهی ، همگی
 نوشتاری ، نگارشی ، نگارش
 واژه‌ای ، واژگونی ، وارونه

تحترا
 تحقیرا
 تحقیقا
 تحکما
 تحملا
 تحلیلا
 تحمیلا
 تخمینا
 تذکارا
 تذکرا
 ترحمنا
 تزئینا
 تسلیا
 تسلية
 تسلیما
 تشابها
 تشخصا
 تشخیما
 تشریحا
 تشفیما
 تعادفا

با افسوس ، دریغ ، پشیمانی
 کوچکی ، خوارشماری ، زبون
 بدرستی ، استواری ، بررسی‌شده
 دستوری ، زورکی ، ناگزیر
 بردباری ، شکیبایی ، پابمردی
 گزارشگری ، روشنگری ، درهم‌ریزی
 پذیراندن ، زورکی ، زورگرایی
 برآوردی ، گمانی ، انگاری
 یادآوری ، دوباره‌گویی ، یادنامی
 بازگویی ، یادآوری ، دوباره‌گویی
 مهربانانه ، دلسوزی ، مهرآمیزی
 آراستگی ، پیرایش ، آرایش
 همدردی ، دلداری ، دلجویی
 همسوکی ، همدردی ، سوکواری
 سرفروداوری ، سربزیری ، کت‌بستگی
 همگونگی ، همسانی ، یکنواختی
 سروری ، بزرگ‌منشی ، خودسروری
 بازیابی ، شناخت ، شناسایی
 بازگویی ، آشکارا ، جداگری
 همدردی ، درمانی ، آرامش
 برخورداری ، ناگهانی ، یکپو

تصادم " آسیب‌پذیری، زدگی، آسیب
 تصریحا " بروشنی، استواری، بی‌برده
 تصفحا " بررسی، کاوش، خواندن
 تصنعا " ساختگی، خودآرایی، وانمودی
 تضمینا " تاوانی، پیمان‌سپاری، نمون‌آوری
 تظلمنا " دادخواهی، گلگی، دادجویی
 تعارفا " برخوردی، ناهماهنگی، دوگونگی
 تعارفا " خوشرویش، خوش‌آمدگویی، شناسا
 تعبدا " بندگی، زورگی، کورکورانه
 تعزیه " سوکواری، اندوه‌گینی، سوک
 تعقلا " اندیشمندانه، بخردانه، فرزانه‌گی
 تعینا " شکوهمندانه، بافروشکوه، سروری
 تغابنا " زیانمندی، زیان، افسوس
 تغافلا " فراموشی، نادانی، پرت‌وپلائی
 تغزلا " شیواگویی، سیفتگی، واله‌سرای
 تغاحرا " خودنمایی، خودستایی، بادوبروت
 تفاضلا " کم‌وکاستی، برتری، سزاواری
 تفاوتنا " دوگونگی، جورواجوری، نابرابری
 تفصیلا " بدرازا، گویا، زبان‌داری
 تفضیلا " سزاواری، برتری، والایی
 تفکرا " اندیشمندانه، اندیشیدن، بررسی

تفنتنا " گاهگاه، دلخواه، آزادانه
 تقدیرا " سرنوشتی، بادایاد، پیش‌بینی
 تقریبا " نزدیکی، همگامی، همیالکی
 تقریبا " نزدیک، گمانی، هماهنگی
 تقلبا " دغلی، ساختگی، دگرگونی
 تقلیدا " پیروی، ساختگی، وانمودی
 تقلیلا " کاهشی، کاستگی، اندک
 تکاملا " گسترده‌گی، پیشرفته، رسا
 تکرارا " دوباره‌کاری، دوباره، بازانجام
 تکلفا " دستوری، کار، آلایش
 تلوا " پیوست، همراه، پیوند
 تلویحا " سر بسته، پیچیده، گوشه‌گویی
 تماما " همگی، همه، رویهم
 تماسا " نزدیکی، چسبندگی، برخوردی
 تمایلا " گرایشانه، گیرایی، کشمندی
 تمسخر " ریشخندی، دست‌انداختن، شوخی
 تملکا " خواستگی، خواسته‌داری، خواستنی
 تمهیدا " زمینه‌چینی، آمادگی، فراهم‌آوری
 تنفیذا " استواری، بدرستی، پشتیبانی
 تنکیرا " ناشناخته، گمنام، نابجای
 تنوعا " گوناگونی، جورواجوری، چندنواختی

تواما
توجیها
توضیحا
تیمنا

ث

ثالثا
ثامنا
ثانیا

ج

جایرا
جاذبا
جازما
جایزا
جاهلا
جیرا
جبالا
جدا
جدیسا
جدیدالبناء

همراه، بایکدگر، همزاد
روشنگری، شکوفایی، رویدررویی
پادآوری، نمایانگری، پادنامایی
شگون، خجستگی، فرخندگی

سیم، سوم، سومین
هشتم، هشتمین
دویم، دوم، دومین

بزور، ستمگرانه، زورکی
کشش، کشندگی، گرایش
استواری، پایدردی، پایداری
روایی، سنجیدگی، شایستگی
ندانسته، ناآشنا، کورکورانه
بزور، زورکی، ناخواه
نهادی، سرشتی، بنیادی
بسختی، بی شوخی، استوار
بتازگی، تازه پای، نزدیکی
تازه ساز، نوساختمان

جدیدالتائیس
جدیدالسرود
جدیدالولاده
جزء
جساره
جسما
جلیل القدر
جمعا
جمیعا
جنبیا
جهالة
جورا
جوفیا

ح

حاذقا
حازما
حتمما
حتى الامکان
حتى القوه
حتى المقدر

نوبنیاد، تازه پای، نوسرگرفته
تازه رسیده، نوآمده
نورسیده، تازه زای، نوزاد
کم، اندک، تنگ
ناهنجاری، گستاخی، نافرهمختگی
بدنی، اندامی، پیکری
بزرگوار، ارجمند، بلند پایه
روبیم، باهم، همگی
همگی، همه، روبیم
پهلوی، کنار، آغوش
بنادانی، ندانسته، نابخردانه
ستمگری، زورآوری، زورکی
پیوست، همراه، درکنار

استادانه، بخردانه، ژرفانه
ژرف نگری، دوراندیشی، پایان نگری
بیچون و چرا، براستی، باستواری
فراخور، درخورانجام، انجام دادنی
درخور نیرومندی، فراخورتوان، پرتلاش
درخور توانایی، فراخور نیرو، پرکوشش

حدسا

حدودا

حرفا

حریصا

حسادة

حسب الاتفاق

حسب الامر

حسب الفرمایش

حسب الفرموده

حسب القرار

حسب المعمول

حسب المعمول سنوا^{تی}

حفظ الغیب

حفظ اللسان

حقا

حق الزحمة

حقیقة

حکما

خ

خانمة

گمانی، پنداری، انگاری

نزدیک، مرزی، دوروبر

دازی، سخنی، گفتاری

آزمندی، آزمندانه، شورمندی

کینه‌ورزی، چشم همچشمی، کین

برخوردی، ناگاه، بی‌چشمداشت

بدستور، بفرمان، بگفته

سفارش، بگفته، بدستور

بگفته، بفرموده، بدستور

بدیمن، همراهی، سازش

بروش، روند، براه

بروش همه‌ساله، روند هر ساله

برنیکی یادکردن، خوشگویی، نیک‌گویی

زیان‌داری، کم‌گویی، خموشی

براستی، بشایستگی، بی‌کم و کاست

کارمزد، مزد، دستمزد

براستی، بدرستی، بی‌رودبایستی

بیچون و چرا، دستوری، فرمانی

پایان، فرجام، سرانجام

خاسرا

خاشعیا

خاصة

خاضعا

خامسا

خاتما

خصوصا

خضوعا

د

دائما

دستور العمل

دفعه

دقیقا

دنی الطبع

ذاة

ذلیلا

ذوالمجد

ذوی العقول

ذ

زیان‌مندان، زبانی، آسیب

فروتنی، افتادگی، نرمی

ویژگی، ویژه، تکی

فروتنی، افتادگی، نرمی

پنجم، پنجمین

انجام، پایان، فرجام

بویژه، ویژه، ویژگی

نرم نرمک، فروتنی، چرب‌زبانی

همواره، همیشه، پیوسته

دستور، آیین، روش

یکباره، ناگهانی، یکپو

بدرستی، براستی، به‌نیکی

فرومایه، پست، زشت سرشت

نهادی، بنیادی، سرشتی

خواری، زبونی، ناتوانی

شکوه‌مند، بلند پایگاه، فرگاه

اندیشمندان، بخردان، فرهیختگان

دبلا

زیر، هامت، پیران

رابعاً

چهارم، چهارمین

راساً

به تنهایی، تکی، خودسرانه

رای العین

نگرش، اشکارا، بچشم دیدن

رتبۃ

پایگاه، پایه، اندازه

رسماً

بنیادی، آیینی، پایه‌ای

رقابۃ

چشم همچشمی، دشمنی، دوگانگی

روایۃ

گزارشی، گزاره، دگرگویی

روحاً

روانی، درونی، مغزی

ز

زائراً

دیداری، تماشایی، رهگذری

زلیلاً

لرزان، لغزندگی، سستی

زیادة

افزون، بیش، فزونی

س

سابعاً

هفتم، هفتمین

سابقاً

پیشین، پیشتر، گذشته

سادساً

ششم، ششمین

سائراً

دیگر، گردان، گردشی

سریعاً

تند، زود، شتابان

سریع الانتقال

هوشمند، زیرک، زودپای

سریع التأثر

زودریج، خودخور، دردیپذیر

سریع السیر

تندرو، چت، چالاک

سلامۃ

تندرستی، نیرومندی، روی‌پایی

سليم النفس

نیک منش، آرام، خوش سرشت

سهواً

ندانسته، گمراهانه، فراموشی

سهل الوصول

آسانپای، زودپای، زودرس

سیرۃ

درونی، خوبی، نهادی

ش

شامۃ

بویایی، زودپای، بوکشی

شخصاً

منشی، سرشتی، خود

شرافۃ

رادی، مردانگی، مردی

شراکۃ

انبازی، همکاری، هم‌پیمانی

شرعاً

دینی، خدای‌آیینی، آیین

شرقاً

خاوری، روشنگری، خورفروری

شفاهاً

گفتاری، زبانی، گفتگو

شفاعۃ

میانجیگری، میانگیزی، پناهدهی

شکایۃ

دادخواهی، گلگی، کله

ص

صائما

روزه‌داری، گرسنه، کم خوری

صحيحا

بی کم و کاست، بدرستی، درست

صحيح العمل

درستکار، پاکدامن، راست کردار

صحيح النسب

پاک تبار، به‌دودمان، پاک نژاد

صراحة

آشکارا، روشن، بی‌پرده

صرفا

تنها، بویزه، ساده

صريحا

آشکارا، بی‌پرده، روشن

صريح اللهجه

رک گو، بی‌پرده سخن گفتن، باز گفتار

صبا

دشواری، رنج، شکنج

صعب العبور

سخت‌گذر، ناهموار، راه دشوار

صمما

دوستانه، مهربانانه، ژرفی

صورة

نمادی، نمایان، رویه‌ای

ض

ضاحكا

خندان، ریشخندی، دست‌اندازی

ضامنا

پناهدهی، پشتیبانی، پیمانپذیری

ضريرا

نابینایی، کوری، نادیده

ضعيف النفس

سست‌نهاد، ناتوان، سست‌رای

ضليلا

گمراهانه، نابینایی، پرت و پلایی

ضامنة

پناهدهی، پشتیبانی، پیمانپذیری

ضمنا

همچنین، و نیز، گذشته بر...

ط

طالبا

خواستاری، خواستن، خواهش

طالعا

سرنوشتی، سرگذشتی، آینده‌نگری

طاهرا

پاک، پاکیزه، بی‌آلایش

طبعيا

خودبخود، روندی، بنیادی

طبيق

به، برابر

طبيعية

سرشتی، روندی، منشی

طوعا

خواستاری، گزایشی، خواهندگی

طويلا

درازای، درازی، بلندی

طويل القامة

دراز اندام، بلند پیکر، درشت اندام

طويل المدة

دیرپای، درازگاه، دیرگاه

طهارة

پالودگی، پاکیزگی، پاک

طيبا

پاکیزگی، پالوده، بی‌آلایش

طينة

سرشتی، نهادی، درونی

ظ

ظالما

زورکی، مستکرانه، جبرگی

ظاهرا

ظاهراصلاح

ظرافة

ظريفا

ظليلا

ظهرا

ع

عاجلا

عآدة

عآرفا

عآرفا

عآريفة

عآشرا

عآلما

عآامدا

عآبدا

عآآانة

عآددا

عآدوانا

عآديدا

آشكارا، روشن، شايد

آراسته، خودنما، دورو

نازك كارى، خوش سخنى، خوش سيمانى

نيك گويى، خوش برخوردى، نيك كردارى

سايه افكنى، سرورى، برترى

دريشت، پشتوانگى، پناه

بيدرنگ، شتابان، زودگاه

خويى، سرشتى، خوى گيرى

دادخواهى، گله گذارى، تند سخنى

دانايى، شناسايى، فرهختگى

وامى، كرايه، ايرمانى

دهم، دهمين

دانسته، آگاهانه، بخردانه

بداست، بخردانه، ناآگاهانه

بنده، بندگى، فرمانبرى

اكتون، اينك، هم اكتون

شماره اى، دانه اى، شماره

دشمنانه، زورگى، ستيزجويانه

پيائى، پي دريى، بسيار

عديم البديل

عديم المثل

عديم النظر

عرصة

عرضا

عرفيا

عصيانا

عظيم الجته

عقلا

عقيدة

عكس العمل

علانية

علنيا

على الاتصال

على الاشتهار

على الاصول

على التحقيق

على الدوام

على الخصوص

على السوية

على الظاهر

بي همتا، بي گونه، بي مانند

بي مانند، بي گونه، بي همتا

بي همسان، بي گونه، بي مانند

هوايى، ميدانى

پهنا، پهنايى

روندى، مردم آيينى، روش

پرخاشگرانه، شورش، ستيزه گرى

تنومند، درشت اندام، سترگ

بخردانه، فرهختگى، انديشمندانه

اندیشه، درون پندارى، نگرش

بازانگيزى، واكنش، بازتابى

روشن، نمايان، هويدا

آشكارا، نمايان، روشن

پيوسته، پي دريى، پيائى

نامدارى، همه شناسى، نام آورى

بنيايدى، نهادى، آيينى

بررسى شده، بدرستى، بي گمان

همواره، پيوسته، هماره

بويژه، به تنهائى، ويژه

يكسان، همگونه، همانند

آشكارا، نمايان، روشن

علی العمیسی
علی القاعده
علی ای حال
علی حده
علی ذلک
علی هذا
علیل المزاج
عمّا قریب
عمدا
عملا
عموما
عمیقا
عند الاقتضاء
عند الامکان
عند الحاجة
عند الضرورة
عند اللزوم
عند المطالبه
عند الوسع والاستطاعه
عنفا
عنوانا

کورکورانه، ندانسته، ناآگاهانه
روندی، روش، آیینی
بهر روی، بهر گونه، بدینسان
جدا، دورازهم، پراکنده
اینچنین، بدینگونه، اینسان
ازینروی، بدینگونه، چنانکه
دردمند، رنجور، بیمار
بزودی، نزدیکی، کوتاهگاه
آگاهانه، خواستاری، آهنگی
کاربردی، کارکردی، انجام پذیری
همگان، همگی، گروهی
زرف، گود، زرفایی
بگاہ نیاز، هنگام پیش آمد، شایستگاه
شدنی، انجام یابی، بگاہ شدن
بگاہ نیاز، خواستن، هنگام خواستاری
بگاہ خواستاری، هنگام نیاز، خواستگاه
هنگام نیاز، بگاہ خواستن، خواستاری
هنگام بستانکاری، بگاہ درخواست
درخور توانایی و نیرومندی
زورکی، ستمگرانه، فشارآمیز
ناموری، نشانی، سرنامه

عینا
ع

مانند، درست، دست نخورده

غاصبا
غالببا
غامضا
غرابه
غربا
غریبا
غصبا
غضبا
غفرانا
غفلة
غمض عین

دزدانه، ستمگرانه، زورآورانه
بیشتر، پیروز، چیره
پنجیدگی، درهم، پوشیدگی
زشتی، دوری، ناهنجاری
باختری، باختر
شگفتا، شگفت انگیز، شگفتی
دست اندازی، زورکی، دزدکی
خشمگینی، دژماری، خروش
بخشایشی، آمرزشی، بخشودگی
ناگهانی، یکباره، ندانسته
چشم پوشی، نادیده، گذشت

ف

فائزا
فاتحا
فاتحة
فاجرا
فاخرا

رستکاری، خوش پایانی، شگون
پیروزمندانه، گشایدگی، سرفرازانه
سراغاز، گشودگی، گشایش
بدکاری، زشتکاری، رسوایی
سرفرازی، سربلندی، خودستایی

فارغا " آرام ، آسوده ، تپى
 فارقا " جدا ، دوگونه ، دور
 فاسقا " بدکاری ، زشتکاری ، رسوایی
 فتوة " رادی ، جوانمردی ، بزرگواری
 فراسة " تیزهوشی ، هوشمندی ، ژرف نگری
 غمما " پنداری ، انگاری ، اگر
 فصلا " بخش ، جدا ، دور
 فضاحة " زشتی ، رسوایی ، بدنامی
 قالا " سزاواری ، دانشمندی ، شایستگی
 فصولة " بیجا ، ناروایی ، بیهودگی
 فظا نمة " زیرکی ، تیزهوشی ، هوشمندی
 فطيرة " منشی ، سرشتی ، بنیادی
 فعلا " اکنون ، اینک ، هم اکنون
 فسورا " بیدرنگ ، زود ، ناگهان
 فوقا " بالا ، برتر ، پیش
 فوق الاشعار " نامبرده ، گفته شده ، یاد شده
 فوق التذکر " گفته شده ، نامبرده ، یاد شده
 فی البدیهه " بیدرنگ ، زودگویی ، زودسرایي
 فی الحال " هم اکنون ، بی ایستایی ، بیدرنگ
 فی الفور " بیدرنگ ، زود ، شتابان
 فی المنسل " برای نمونه ، چون ، مانند

فی المجلس " فی المجلس
 فی النهایه " فی النهایه
 فی حدّاته " فی حدّاته
 قائما " قائما
 قائم بالذات " قائم بالذات
 قابضا " قابضا
 قادرا " قادرا
 قاطعا " قاطعا
 قاعده " قاعده
 قامه " قامه
 قانونا " قانونا
 قاهرا " قاهرا
 قبلا " قبلا
 قدرة " قدرة
 قدما " قدما
 قدیما " قدیما
 قدیم الایام " قدیم الایام
 قریبا " قریبا
 قرابة " قرابة

ق

بیدرنگ ، درمیان گروه ، درجای
 سرانجام ، فرجام ، دست بالا
 سرشتی ، درونی ، خودمرزی
 استوار ، پایدار ، پابرجا
 بخود استوار ، خودپابرجا ، خودساخته
 گرفتگی ، گیرندگی ، تنگی
 توانایی ، نیرومندی ، پایداری
 بدرستی ، برندگی ، براستی
 روندی ، آیینی ، روش همگانی
 اندامی ، ریختی ، سیمایی
 آیینی ، بخردانه ، روش
 زورکی ، زورمندانه ، ناآشتی
 پیش ، جلو ، پیش ازین
 نیرومندی ، توانایی ، زورآوری
 گامی ، پیاده ، پای
 دیرین ، دیرباز ، گذشته
 دیرگاه ، روزگار کهن ، دیرباز
 نزدیکی ، درکنار ، نزدیک
 نزدیکی ، خویشاوندی ، خویشی

قربسة
قربيا
قريب الوقوع
قساوة
قسي القلب
قصير القامة
قضاوة
قطعا
قلبا
قلمبا
قلمبلا
قوت لايموت
قهررا
كابوسا
كاسدا
كافرا
كاملا
كاهلا
كبيررا

ک

برای نزدیکی، رسایی، رسیدن
بزودی، در نزدیکی، نزدیک
زودرویداد، زودشدنی، نزدیک آبی
سنگدلی، نامهربانی، سختدلی
ستمگر، سنگدل، نامهربان
کوچک اندام، کوتاه پیکر، ریز اندام
داوری، بررسی، سنجشی
بی گمان، بدرستی، بی دودلی
درونی، نهانی، راستین
خامه‌ای، نگارشی، نوشتاری
کم، اندک، کوتاه
خوراک اندک، کم خوری، بخور و نمیر
بدرستی، زورکی، بی گمان
خفگی، ترس، دلهره
بی فروغ، آرام، بی جنبش
ناسپاس، ستیزگی، ناروایی
بدرستی، بخوبی، همگی
تنبلی، پیری، کم کاری
بزرگی، شکوهمندانه، سترگی

کتابة
کتبا
کثافسة
کثیرا
کسدورة
کزارا
کریمما
کریم النفس
کریم الصوت
کریم المنظر
کفالة
کفایة
کلا
کافی السابق
کماکان
کما هو حق
لائما
لايبدأ
لاجرم

ل

نگارشی، نوشتاری، نگاشتن
نوشتاری، نگارشی، نامه‌ای
پلیدی، پلشتی، ناپاکی
زیاد، بسیار، فراوان
تیزگی، دلتنگی، ستیزگی
بارها، بی دربی، بیایی
بخشندگی، بزرگواری، گشاد دستی
بخشنده، مهربان، دست و دل باز
بد آواز، بد آوای، ناخوش آواز
نازیبا، بد سیما، زشت
دستیاری، سرپرستی، همکاری
اندازه، بس، بسنده
همگی، زیاد، همه
مانند گذشته، دیرینه مانند، چون گذشته
همچنان، چنانکه بوده است، مانند گذشته
همچنانکه باید، سراسیمه، بی کم و کاست
نکوهش، سرزنش، بدگویی
ناگزیر، ناچار، درمانده
ناگزیر، ناچار، بی پروا بزرگد

لاحقا
لاعلاج
لامّة
لامعا
لحاجة
لذا
لذیذا
لزجا
لزوما
لسانسا
لطفّا
لفزا
لهذا
لثیم الطبع

م

پیوستگی، اکنون، آینده
بی درمان، ناگزیر، ناچار
پستی، فرومایگی، زشتخویی
درخشان، تابان، درخشنده
ستیزه‌جویی، پافشاری، خودسری
ازینروی، بدینگونه، بدینسان
گوارا، خوشمزه، خوش‌خوراک
چسناک، چسبنده، چسبان
نیازمندانه، بی‌جون و جرا، نیازوار
زبانی، گفتاری، گفتگویی
مهربانانه، بزرگوارانه، خواهشمند
سخن‌سریسته، پیچیده، بگوشه‌گفتن
ازینروی، بدینگونه، چنانچه
فرومایه، پست، زشت‌سرشت

نیازمندی، مایه‌نیاز، خواستاری
ناسازگاری، ناهماهنگی، مایه‌دشمنی
سرانه، مایه‌دوگانگی، ناهمگونگی
سبزیگی، مایه‌کشمکش، پرخاشگری
سوکواری، افسردگی، اندوه‌گینی

مأجورا
ماحصل کلام
مآدا
مآدة
مأذونا
ماشاء الله
مآلا
مالا
مالاکلام
مال‌الاجاره
مال‌التجاره
مالا یطاق
مأوفسا
ماءورا
مأوسا
ماوقع
ماهرا
مایحتاج
مایملک
مایوسا
مواخذة

مزدیافته، بخشایشی، بهشت‌یابی
کوتاه‌سخن، فشرده‌سخن، پایان‌سخن
پولی، دارایی، سیمایی
بنیادی، درونی، مایه‌ای
دستوری، فرمان‌یافته، راه‌دادن
بخواست‌خدا، چشم‌بددور، ایزد‌خواست
سرانجام، پایان، فرجام
پولی، دارایی، خواسته
بی‌گفتگو، بی‌چک و چانه، بی‌چون و چرا
کرایه‌ساختمان، کرایه، خواسته‌بها
کالای‌بازرگانی، کالا، خواسته
توان‌فرسا، برتر‌از‌توان، خردکننده
دوستانه، همدانه، خوپذیرانه
ناگزیری، مزدوری، فرمانی
همدمی، دمسازانه، همدلی
رویداده، انجام‌یافته، سرگرفته
استادانه، ژرفانه، زیرکانه
نیازمندی، خواستاری، نیازواری
دارایی، خواسته، دستمایه
ناامید، بی‌آرزو، تاریک‌دل
بارخواست، خرده‌گیری، بازجویی

مؤالفة " همدی، دوستی، مهربانی
 مؤانسة " همدلی، دمازی، همدی
 مؤبدا " همواره، همیشه، پیوسته
 مؤتلفا " پیوندی، همبستگی، یگانگی
 مؤثرا " انگیزان، تکان دهنده، انگیزه پذیر
 مؤدبا " نیکخویی، فرهخته، سنگینی
 مؤلفا " پیوستگی، همدی، نزدیکی
 مؤیدا " هماهنگی، همگامانه، پشتیبانی
 مبارکا " فرخندگی، خجسته، شکوهان
 مباشر " کارگزارانه، انجام یابی، پیام آوری
 مبتدلا " ناپسند، زشت، ریشخند
 مبتکرا " نوآوری، پدیداری، نو شکوفایی
 مبدعا " پدیداری، نو شکوفایی، نوآوری
 مبرزا " نمایان، برازندگی، هویدا
 مبرما " استوار، ژرفانه، راستوار
 مبسوطا " گسترده، گشادگی، گسترش
 مبعوثا " برانگیخته، برپایی، سربرآورده
 مبغوثا " کینه تیزی، خصمگینانه، دشمنی
 مبهما " پوشیده، فروبسته، پیچیده
 متابعة " پیروی، دنباله روی، دستوری
 متأثرا " اندوهگینی، دژمانه، آزردهگی

متأخرا " تازگی، نزدیکی، نزدیک گاه
 متأسفا " دریغ، اندوهگینی، افسوس
 متالما " پژمردگی، دردمندانه، افسردگی
 متبادرا " اندیشه آبی، اندیشه گذری، اندیشه گرای
 متباینا " دوگانگی، دوگونگی، دوتیرگی
 متبحرا " دانایی، چیرگی، دانشمندی
 متبخترا " غرور انگیزی، خرامان، خود خواهی
 متبرکا " خجستگی، شکوهان، فرخندگی
 متبسا " خندان، شادان، فروغان
 متبایعا " پیایی، دنباله روی، پی در پی
 متتبعا " پژوهش، بررسی گرانه، نگرش
 متجاسرا " پرخاشگری، ستیزه جویانه، فشار آوری
 متجانسا " همانندی، همگونگی، همسانی
 متجاوزا " دست اندازی، ستیزگی، مرز کوبی
 متجاهرا " خود نمایی، نما آرائی، خود ستایی
 متجددا " تازه گرای، نو آورانه، نو گرای
 متجسسا " جویندگی، پیگیری، پای پی
 متجلیسا " شکوفایی، آشکارا، درخشندگی
 متجملا " آراستگی، زیورگری، پیراستگی
 متحاربا " جنگجویی، آتش افروزی، ستیزگی
 متحجرا " فشردهگی، سختی، ناپذیرا

متصوراً	گمانی، انگاشتی، پنداری
متصوّفاً	درویشی، پرهیزگاری، وارستگی
متضاداً	دوگونگی، نابرابری، دوتیرگی
متضامناً	هم پیمانی هم انجام، همگامی
متضرراً	زیانبیری، کمبودی، نارسایی
متضرعاً	نالان، زاری، گریان
متضحکاً	ریشخندی، خنده رویی، لودگی
متضمناً	پیوسته، دربرگیرنده، دارنده
متظاهراً	روی آرایبی، نمایگری، رویانی
متظلماً	دادخواهی، ستمدیدگی، افتادگی
متعادلاً	برابری، همسانی، همترازی
متعارضاً	دوگونگی، پای پیزی، دوتیرگی
متعارفاً	شناسایی، آشنایی، روندی
متعاسراً	دشواری، تیره روزی، سختی
متعاشراً	همنشینی، همدمی، همیاری
متعاقباً	درپی، پیایی، پشت هم
متعالیاً	فرازمندانه، بلند پایگاه، بر فراز
متعاملاً	داد دوستدی، بگیروبستانی، پپله وری
متفانداً	دشمنی، ستیزه جوئی، روی گردانی
متعاوناً	همکاری، دستیاری، همگامی
متعاهداً	هم پیمانی، دوستی، همگامی

متعبّداً	بنده وار، پرستشگری، کورکورانه
متعجباً	شگفت انگیز، شگفتی، سراسیمه
متعدّياً	ستمگرانه، فشار آوری، زورگویانه
متعدّراً	بهبانه آوری، خرده گیری، پوزشخواهی
متعزّفاً	دست درازی، دشوار تراشی، بدخواهی
متعسّراً	دشواری، سختی، تنگنایی
متعسّفاً	ستمگری، سختگیری، بیدادگری
متعشّفاً	دلدادگی، شیوایی، همدلی
متعصّباً	خودرایی، شک آوری، ناموسپرستی
متعفنّاً	گندیدگی، بدبویی، آلودگی
متعلّقاً	بخردانه، هوشمندانه، اندیشمندانه
متعلّمّاً	آموزندگی، دانش آموزی، فرهنگی
متعمّداً	دانسته کاری، دانایی، برسرآنی
متعمّقاً	دوراندیشی، زرف نگری، بخردی
متعنّداً	ستیزه جوئی، دشمنی، پافشاری
متعهبّداً	هم پیمانی، همدستی، همگامی
متعینّاً	بزرگواری، بلند پایگاهی، بزرگ منشی
متغابناً	زیانمندی، افسوس خوری، پشیمانی
متغالباً	بلند پروازی، کنده گویی، بزرگ نمایی
متغامضاً	پوشیدگی، گذشت، چشم پوشی

متفاخرا " نازیدن، خودستایی، بالیدن
 متفاوتسا " جدایی، دوگانگی، دوجوری
 متفرقا " پراکندگی، دوازهم، گسیختگی
 متفقا " پیوستگی، باهم، هم آهنکی
 متفق الراي " هم رای، هم اندیشه، هم داستان
 متفق القول " هم سخن، یک زبان، هم گوی
 متفکرا " اندیشمندانه، دراندیشه، اندیشناک
 متفننا " دلخواه، گاهگاه، آزادانه
 متقابلا " برابر، روبرو، پیش روی
 متقاربا " نزدیکی، همسایگی، همگرایی
 متقارنا " پیوستگی، همرسی، همایی
 متقاطعا " برندگی، گسستگی، گسیختگی
 متقاعدا " پذیرفتگی، پذیرش، بازنشستگی
 متقبلا " پذیرندگی، همداستانی، روی آوری
 متقدما " پیشاپیش، برتر، پیشین
 متقربا " نزدیکی، همدمی، همنشین
 متقلبا " دگرگونی، نادرستی، وارونگی
 متقلدا " دنباله روی، پیروی، همداستانی
 متکبرا " خودخواهی، خودبینی، برتری جویی
 متکدبا " گدایی، پست سرشتی، فرومایگی
 متکفلا " پیماننداری، هم پیمانی، پیمانهارگی

متکفلا " انجاسایی، دشواری، پذیرفتاری
 متکفلا " سخنگویی، سخنوری، پرچانگی
 متکفلا " پراکندگی، پاشیدگی، گسیختگی
 متلاطفا " لرزان، خروشان، لغزان
 متلاقبا " بهم خوردگی، روی توری، روبرویی
 متلبسا " پوشیدگی، آراستگی، جامگی
 متلذذا " بهره‌بری، خوشمزگی، شیرینکامی
 متلونا " رنگارنگی، سست رای، بی اندیشگی
 متلون المزاج " سست رای، همدمی، سست نهاد
 متلذبا " پیایی، همیشگی، دیرپای
 متمايزا " جدا، روشن، شناخته شده
 متمايلا " گزینندگی، گزایش، خمیدگی
 متممعا " بهره‌مندی، کامیابی، برخوردارگی
 متکنا " دارایی، جایگزینی، توانایی
 متعلقسا " چالپوسانه، ریزه خوانی، خوش آمدگویی
 متممعا " پیگیرانه، افزونی، پایان یابی
 متمنبا " خواستاری، خواهش، آرزومندی
 متنازعا " کشمکش، ستیزگی، دوگانگی
 متناسبسا " سنجشی، همترازی، همگونگی
 متناقضا " دوگانگی، نابرابری، دوتبریگی
 متناوبسا " بی‌دری، اژیس هم، بهایی

متنما " بهره‌مندی، نازپروردگی، برخورداری
 متنفذا " رخنه‌گری، نیرومندی، گریایی
 متنفرا " بیماری، دوگانگی، رمیدگی
 متنکرا " ناشناخته، ناآشنا، بیگانگی
 متنوعا " جورواجور، گوناگون، چندگونگی
 متواردا " پیوستگی، هم‌اندیشگی، پیاپی
 متواریا " پنهانی، دریدری، نهانی
 متوازیبا " برابری، همترازی، پهلوه پهلوه
 متواضعا " فروتنی، خاکساری، افتادگی
 متوافقا " سازگاری، سازش، هماهنگی
 متوالیا " پیاپی، پش سرهم، پشت‌همایی
 متوحشا " سراسیمه، زسان، دلهرگی
 متورعا " پرهیزکاری، پارسایی، درون‌آرایی
 متورما " آماسیدگی، برجستگی، بادکردگی
 متوسطا " میانه‌روی، میانه، میانگین
 متوسلا " دست‌آویزی، پناهندگی، کمک‌خواهی
 متوطنا " جایگزینی، جای‌افتادن، سپهن‌گزینی
 متوقعا " امیدواری، خواهش، آرزومندی
 متوقفا " ایستایی، ماندن، ایستاندن
 متوکلا " پشتیبانی، پشت‌گرمی، خدای‌پرستی
 متولیا " جانشینی، سرپرستی، کارگردانی

متوهما " اندیشناکی، پریشانی، بدگمانی
 متهورا " بی‌باکی، دلیری، بی‌پروایی
 متیقنا " براستی، بی‌چون‌وجرا، بدرستی
 متیمنا " شگونمندی، شادمانه، خوشگامه
 مثبتا " استوارانه، آشکارا، برندگی
 مثلا " چون، مانند، نمونه
 مجابا " خشنودی، پذیرفتاری، پذیرندگی
 مجازا " روا، بایسته، ناراستین
 مجالسة " همنشینی، همدمی، همسخنی
 مجاملة " چاپلوسی، چرب‌زبانی، خوش‌ویش
 مجانسا " رایگان، مفت، بی‌دردسر
 مجانبة " دوری‌گزینی، پهلوه، کناره‌روی
 مجانسة " همگونگی، همترازی، همسانی
 مجاورا " نزدیکی، همسایگی، همپالکی
 مجاوره " همسایگی، درکنار، نزدیکی
 مجاهذه " تلاشمندی، کوشش، پیگیری
 مجاهرة " آشکارا، دادزدن، هویدا
 مجبورا " ناگزیر، ناچار، زورگی
 مجتهدا " گروهایی، گروهی، دسته‌ای
 مجتنبا " پرهیزگری، دوری، کناره‌روی
 مجتهدا " کوشایی، تلاش، پیگیرانه

گفتگویی، گفتاری، همسخنی	معاوَرَة
زندانی، دریند، بازداشتی	محبوسا
نیازمندان، نیاز، خواستاری	محتاجا
زرف نگری، پیش بینی، دوراندیشی	محتاطا
فریبندگی، فریفتن، گول زنی	محتالا
دوری گزینی، پرهیزگری، کناره گیری	محتزرا
بزرگوارانه، بگرمی، ارجمندانه	محترما
شکوهمندانه، بافروشکوه، خشماک	محتشما
جانکنی، دم مرگی، مردنی	محتضرا
خواسته اندوزی، انباشتن، ناجوانمردی	محتکرا
شاید، پنداری، گویا	محتملا
مرزداری، آشکارا، مرزگزینی	محدودا
روشن، درست، بی گمان	محزرا
انگیزان، انگولک، جنبش	محرکنا
نگاهداری، پاییدن، نگاهبانی	محروسا
نامید، بی بهره، ناچار	محروما
اندوهگینی، پزیردگی، افسردگی	محزوننا
رشک آوری، چشم هم چینی، کینه ورزی	محسودا
آشکارا، روشن، دیدنی	محسوسا
همدمی، همنشینی، همراهی	محشورا
بستی، دوره کنی، دیوارکشی	محصورا

دوباره، از نو، تازه	مجددا
شیفتگی، فریفتگی، شدیدایی	مجدوبا
آزمودگی، پختگی، ورزیدگی	مجرّبا
تنهایی، تهی از ماده، برهنگی	مجرّدا
گناهکاری، بزهکاری، کجروی	مجرّما
ساختگی، دغلی، نادرستی	مجدولا
شکوهمندانه، یرشکوه، بزرگوارانه	مجلّلا
کوتاهی، فشرده سخن، کوتاه گویی	مجملا
گردآوری، رویهم، انباشتگی	مجموعا
دیوانگی، کجرفتاری، سبکسری	مجنونا
بایستگی، دستوری، راسه گرداری	مجزّوا
سوک، تهی، میان تهی	مجوفنا
آماهگی، فراهم آیی، آراستگی	مجهزنا
نام، ناشناخته، ندانسته	مجهولا
ناشناس، گمنام، ناشناخت	مجهولالهو
جنگ آوران، ستیزانه، جنگجویانه	محاربة
شمارشی، شمارش، بی کم و کاست	محاسبنا
پیرامونی، ورزیدگی، چیرگی	محاطنا
نگاهبانی، پاییدن، نگاهداری	محافظنا
پاییدنی، چشمدوزی، نگاهبانی	محافظه
ناشدنی، دشواری، انجام ناپذیری	محالا

مخسورا
مخسوطا
مخسوطا
مخسورا
مخسوتا
محكما
محکومسا
محلولا
محيورا
محيورالعقول
مخاصما
مخاطبسا
مخاطبة
مخالطة
مخالفا
مخالفة
مخبورا
مخمتسا
مخمتورا
مختلطا
مختلفا

ناروایی، دشواری، گرفتاری
بهره‌مندی، شادگامی، خوشبختی
نگاهداری، سر بسته، پاسداری
کوچکی، خردی، پستی
درستی، راستی، بررسانه
استوارانه، سخت، پایداری
دادباختگی، گناهکاری، دادیافته
درهم‌ریختگی، آمیخته، فرورفتگی
شگفت‌آوری، سرگردانی، گیجی
شگفت‌انگیز، شگرف، انگیزان
دشمنی، ستیزگی، پیکارگری
سخن‌گویی، سخن‌سرایي، سخنوری
همسخنی، همگفتاری، سخن‌پردازی
آمیزی، همزیستی، همنشینی
ناسازگاری، دشمنی، دوتیرگی
ناسازگاری، ستیزگی، دوگانگی
آگاهانه، دانسته، دانایی
ویژگی، ویژه، بویژه
کوتاهی، کم، ناچیزی
درهم‌ریختگی، آمیزی، بهم‌آمیختگی
چندگونگی، جورواجور، ناجور

مختلف الشکل
مختلف اللون
مختومسا
مخدوشا
مخصوصا
مخففا
مخفيا
مخلصدا
مخلصا
مخلوطا
مخلوعا
مخسورا
مخوفسا
مخيورا
مدافعا
مدامسا
مداومسا
مدرجا
مدرکسا
مدلتلا
مدونسا

گونه‌گونه، جورواجور، چندسیما
رنگارنگ، چند رنگ، رنگ‌برنگ
پایان‌پذیری، پایان، انجام‌یافتگی
خراشیدگی، نادرست، دستکاری
ویژگی، ویژه، بویژه
سبکی، کمی، کاستی
پوشیدگی، پنهانی، نهانی
جاودانگی، پایندگی، همیشگی
بیربایی، دوستانه، بی‌آلایشی
آمیختگی، درهمی، بهم‌ریختگی
برکناری، کنارگذارده، بیکارگی
شیدایی، مستی، پبلی‌خوری
ترسناک، دلهره‌آور، ترساننده
آزادانه، نیک‌روندی، آزادگرایی
پشتیبایی، پشت‌گرمی، پشتوانگی
همواره، هواره، پیوسته
پبگیرانه، بی‌گیری، پایداری
پله‌پله، کم‌کم، رفت‌رفت
دریابندگی، دریافتن، برداشتی
راهنمایی، رهنمونی، استواری
گردآوری، فراهم، جورآبی

مدهوشا " سرگردانی، بیهوشی، سرگشتگی
 مدیونا " بدھکاری، گرو، واداری
 مذذبا " دورنگی، رندان، دورویی
 مذبوحا " بیهودگی، دشواری، جانکنی
 مذکور " یاد شده، برزبان رفته، گفته شده
 مذموما " نکوهیدگی، زشتی، ناپسندی
 مزاحه " سودجویی، بهره‌وری، بهره‌کاری
 مرادفا " بی‌همایی، همتایی، پیروی
 مزافه " دادخواهی، دشمنی، کشمکش
 مزافقه " سازگاری، سازش، مهربانی
 مزاقبه " دیدبانی، نگهبانی، دیدزنی
 مزاما " آرامتی، خواستاری، آیینی
 مزبوطا " وابستگی، پیوستگی، همبستگی
 مزتبا " بی‌دری، جوری، آراستگی
 مرتبطا " پیوستگی، پیوند، آمیختگی
 مرتجما " کهنه پرستی، خودکامگی، دیرینه‌خواهی
 مرتجلا " بی‌درنگ گفتن، زود سرودن، آماده‌گویی
 مرتدا " بی‌آیینی، نامردی، ناهماهنگی
 مرتسما " نموداری، نمایی، نمودی
 مرتعشا " لرزان، تکان، لرزندگی
 مرتفعا " بلندگی، فرازی، بالایی

مرتھنا " گروگانی، دربند، گرو
 مرحمة " مهربانانه، بزرگوارانہ، دلسوزانہ
 مودھا " دودلی، ناباوری، سست‌گمانی
 مردودا " بازگشتگی، بازگردانیدن، گذشتگی
 مرسوما " آیینی، فرمانی، دستوری
 مرضیا " پسندیدگی، خشنودی، زینندگی
 مرعوبا " ترسان، ترسندگی، هراسان
 مرقوما " نوشتاری، نگاری، نوشتنی
 مرکبا " پیوندی، آمیختگی، پیوستگی
 مرکوزا " استواری، اندیشه‌نشینی، جای‌گزینی
 مرموزا " پنهانی، زیرکانه، نموداری
 مرورا " گذری، بررسی، زودخوانی
 مروهنا " گروگانی، دربند، گرویی
 مزاجا " آمیختگی، درونی، درونجویی
 مزاحا " شوخی، شیرین‌زبانی، خوش‌رویش
 مزاحما " آزار، تنگنایی، دردآوری
 مزدوجا " بهم‌آمیختگی، همسری، جفتانہ
 مزوزا " دورویی، گمراهانہ، دروغ‌گویی
 مسارعة " شتابان، شتافتن، شتابندگی
 مساعده " دستیاری، کمک، همراهی
 مسالمة " خوشرفتاری، بهزیستی، سازگاری

مساویا "
 مسبقا "
 مستأصلا "
 مستبدا "
 مستبشرا "
 مستبصرا "
 مستبدا "
 مستسرا "
 مستحبا "
 مستحسنا "
 مستحكما "
 مستحیلا "
 مستخبرا "
 مستخرجا "
 مستخلما "
 مستدرکا "
 مستدلا "
 مستشارا "
 مستضعفا "
 مستظهرا "
 مستصارا "

همسانی، برابری، همگونگی
 پیشینگی، پیشین، پیوستگی
 درماندگی، بیچارگی، واماندگی
 خود کامگی، خود رایی، خود سری
 مزدگانی، خشنودی، شادمانی
 رایمندی، بینایی، دانایی
 دوری، دور از اندیشه، نشدنی
 پوشیدگی، گنگی، پنهانی
 پسندیدگی، شایستگی، درخوری
 نیکویی، زیبایی، آراستگی
 استواری، پایداری، پابرجایی
 رنگ یافتگی، کم گشتگی، دگرگونگی
 آگاهانه، دانایی، زیرکانه
 برون آوری، آشکارا، برونگرایی
 رهایی، آزادانه، یلگی
 فراهم آوری، دریایی، بدست آوری
 راست آوری، استوارانه، فرهیخته
 رایزنی، هم اندیشی، رایخواهی
 ناتوانی، مستی، سبکسری
 پشت گرمی، پناه داری، دلگرمی
 وامی، ناشناخته، ابرمانی

مستعانا "
 مستعجلا "
 مستعدا "
 مستعلا "
 مستغرقا "
 مستغنيا "
 مستفادا "
 مستفسرا "
 مستفیدا "
 مستفیضا "
 مستقرا "
 مستقلا "
 مستقیما "
 مستکبرا "
 مستلژما "
 مستمرا "
 مستمسکا "
 مستمعنا "
 مستملکا "
 مستنبطاً "
 مستنکفا "

دسجاری، همکاری، باوری
 شتابان، بی درنگ، زودگذری
 آمادگی، زیرکی، کارگشتگی
 کهنگی، کارگرفتگی، فرسودگی
 سرگرمی، از خود بیخود، فرورفتگی در آب و کار
 بی نیازی، توانگری، خواسته مندی
 بهره وری، دریافتی، اندیشیایی
 گزاره‌ای، گزارشی، کناره‌گویی
 بهره‌مندی، سودبری، بهره‌وری
 بهره‌خواهی، اندیشیاری، بهره‌گیری
 برپایی، جایگیری، استواری
 آزادانه، تنهایی، رویای خود
 راستوار، یکسره، راست
 خود پسندی، بزرگ منشی، خود خواهی
 نیازمندان، خواستاری، هم نیازی
 هماره، پیایی، همیشگی
 دست آویزی، چنگ زنی، بهانه آوری
 شنوندگی، گوش‌دهی، سخنگیری
 خواستگی، مایه‌داری، دارندگی
 بی بردگی، دریافتی، اندیشه‌گیری
 سرپیچی، سرباز زنی، نافرمانی

مستوجبا
 مستورا
 مستهجنبا
 مستهزءا
 مستهلكا
 مسجلا
 مسحورا
 مسدودا
 مسرعا
 مسرفبا
 مسرورا
 مسروقبا
 مسريا
 مسطحبا
 مسطورا
 مسققبا
 مسكوتا
 مسكونبا
 مسلحبا
 مسلسلا
 مسلطبا

سزاواری، فراخور، درخوری
 پوشیدگی، پنهانی، پاکدامنی
 ناپسندی، زشتی، نکوهیدگی
 ریشخندی، شوخی، دست اندازی
 نابودی، نیستی، فرسودگی
 استوارانه، پایرجایی، شناسا
 فریفتگی، فریبایی، خیرگی
 بستگی، بازداشته، بندگذاری
 شتابان، چستی، چالاکي
 کشاده بازی، دورریزی، ولپردازی
 شادمانه، خوشی، شادکامی
 دزدیدگی، ربودن، ربایندگی
 واگیری، همه گیری، رخنه یابی
 هموارگی، گستردگی، یکنواختی
 نوشتاری، نوشته، نگارشی
 فرازداري، پوشیدگی، سرپوشی
 خموشی، آرامی، بی جار
 جایگزینی، پاکیری، خانمانی
 سازوبرگی، آمادگی، جنگ آوری
 پیوستگی، زنجیری، پیایی
 نیرومندی، چیرگی، زور آوری

مسلکبا
 مسلما
 مسلوببا
 مسلوب المنفعة
 مسموعبا
 مسمومبا
 مشابهبا
 مشابهة
 مشارالیه
 مشارکة
 مشاعبا
 مشاورة
 مشایعة
 مشبکبا
 مشناقبا
 مشتبها
 مشتعلبا
 مشتغلا
 مشتملا
 مشتهرا
 مشخصبا

روندی، آرماتی، آیینی
 درستی، بی گمان، روشنی
 ربودگی، ربودن، بیهودگی
 بی بهره، سود ناور، بیهوده
 شنیده، گوشایی، پذیرفته
 زهریافتگی، آلوده، زهرپاشی
 همانندی، همتایی، همسانی
 همگونگی، یکسانی، هم سیمایی
 نامبرده، وی، او
 همکاری، انبازی، دستیاری
 یکپارچگی، درهم، بخش نشده
 رایزنی، کنکاش، هم اندیشی
 پیروی، دنباله روی، رهروی
 سوراخ، رخنه گری، درز بازکنی
 شیفتگی، آرزومندی، شیوایی
 ندانستگی، درهم و برهم، پوشیدگی
 افروخته، خشمناک، آتشین
 سرگرمی، دست اندرکاری، کارداری
 فراگیرندگی، دربردارندگی، دربرگیرندگی
 نام آوری، شناسایی، نامداری
 آشکارا، روشنی، جدا

مشرفا " برفرازی، دیده وری، برتری
 مشرکا " بیخدای آیینی، همتای آوری، دوگانه پرستی
 مشروبیا " آشامیدنی، نوشابه، سیرآبی
 مشروحا " درازگویی، آشکارا، روشن سخنی
 مشروطا " آیینی، سازگارانه، پیمانی
 مشروعا " دین روایی، روا، راستواری
 مشعرا " دانستگی، آگاهانه، دانایی
 مشعشا " درخشندگی، روشنایی، فروزندگی
 مشعونا " شادمانی، خوشدلی، شادکامی
 مشفولا " کارداری، دست اندرکار، سرگرمی
 مشفقا " مهربانانه، دلسوزانه، دوستانه
 مشكورا " سپاسگزاری، پسندیدگی، ستودگی
 مشكوكا " دودلی، درهمی، گمانی
 مشمولا " دربرگیری، فراگرفتنی، دربرداری
 مشهودا " گواهی، دیده شده، دیدنی
 مشهورا " نامداری، سرزبانی، نام آوری
 مصاحبا " همدمی، همنشینی، همراهی
 مصاحبة " همدمی، همنشینی، همسخنی
 مصادفا " برخورداری، روبرویی، بهمزدی
 مصادفة " بهمزدگی، برخورداری، روبرویی
 مصادما " زدگی، آسیب، آسیب دیدگی

مصادمة " آسیب دیدگی، زدگی، آسیب پذیری
 مصالحا " سازشکاری، کنار آمدن، سازگاری
 مصدقا " راست انگاری، گواهی شده، راست باوری
 مصدوما " آسیب دیدگی، کوفتنی، زدگی
 مصرا " پافشاری، پیگیری، ستیزگی
 مصرحا " آشکارا، روشن، هویدا
 مصروعا " سرگیجگی، دیوانگی، خلبازی
 مصطلحا " سرزبانی، مردم گفتاری، همه گویی
 مصلحة " سودمندی، نیکخواهی، بهربایی
 مملوبا " آویزان، بدارکشیده، گلوآویزی
 مصمما " خواستاری، برسر آن بودن، آهنگ نمودن
 مصنوعا " ساختگی، دروغین، پدیدآوری
 مصوتا " آوای دازی، بانگ افزایی، جارمندی
 مصورا " چهره گری، نگارگری، رویه آرایی
 مضاعفا " دوچندانی، دوبرابری، افزودگی
 مضافا " افزون بر...، گذشته از...، فزون بر...
 مضبوطا " نگاهداری، بایگانی، دست داری
 مضروبيا " زدگی، بهم خوردگی، کتک خوردگی
 مضطرا " پریشانی، ناچاری، تنگدستی
 مضطربا " سراسیمگی، دلهرگی، آشفتگی
 مضمحلا " نابودی، نیستی، از میان رفتگی

مضيقا " تنگنایی، تنگی، سختی
مطاعما " فرمانبری، پیروی، دستوری
مطافا " گردان، دورزنی، گردیدن
مطبوعا " پسندیدگی، چایی، رای پذیری
مطرزا " شکوهمندانه، پرآب و رنگ، درخشندگی
مطسرودا " راندگی، پرت نمایی، دور
مطلعا " سرآغاز، پیش درآمد، آغاز سخن
مطلقا " هرگز، بهیچروی، هیچگاه
مطلق العنان " خودکامه، خیره سر، خودرای
مطلوبا " خواستاری، پسندیدگی، پذیرفتاری
مطمئنا " درستی، بی گمان، آرام بالی
مطولا " دراز، کشدار، پریخت و پاش
مطهرا " پاکیزگی، بی آلاشی، پالودگی
مطیعا " فرمانبرداری، دنباله روی، دستور پذیری
مظاهرة " پشتیبانی، همکاری، پشت گرمی
مظفرا " پیروز مندانه، کامروایی، کامیابانه
مظلوما " ستمدیدگی، بیچارگی، درماندگی
مظنونا " دودلی، بدگمانی، بدربی
معا " همراهی، با، پیوستگی
مع الاسف " دژمانه، با اندوه، بدبختانه
مع التأسف " بدبختانه، با اندوه، دژمانه

مع الوصف
مع ذلك
مع هذا
معادلا
معاذالله
معارضا
معاشرا
معاشقة
معاصرا
معاضدا
معافا
معاقبا
معاقبة
معاقدا
معاندا
معاودة
معانقة
معاودة
معاونة
معاودة
معتادا

اینچنین، بدینسان، بدینگونه
چنانکه، با اینکه، اینگونه
بدینگونه، بدین روی، بدینسان
برابرانه، یکسانی، همجوری
پناه بر خدا، پناه به یزدان، پناه برآید
دوگانگی، ناسازگاری، پرخاشگری
همدمی، همنشینی، همسخنی
شیدایی، دلدادگی، دلباختگی
همدورگی، همگامی، همروزگاری
همکاری، دستیاری، همیاری
بخشودگی، رهایی، کناره گیری
پی در پی، دنبال، پایی
شکجه گیری، درپس...، کيفردهی
هم پیمانی، همیاری، پیمانمندی
ستیزگی، دشمنی، سرپیچی
ستیزه جویی، دوری گزینی، ناسازگاری
دست در گردن، بوسیدن، درآغوش
بازگشتن، برگشت، بازگردان
همکاری، دستیاری، همسازی
هم پیمانی، همیاری، هم سوگندی
خوی گیری، خوب پذیری، گروندگی

معتبرا " ارجمندی، ارزشمندانه، بلند پایگاهی
 معتدلا " میانه روی، نه بیش و نه کم، اندازه داری
 معتذرا " پوزشخواهی، بهانه آوری، دسته درکنی
 معترضا " بازخواستی، برخاشگرانه، نکوهشی
 معترفا " پذیرفتاری، پذیرا، همداستانی
 معتزلا " گوشه گزینی، کناره گیری، کنج نشینی
 معتضدا " همکاری، یاریگری، همدستی
 معتقدا " هم اندیشی، اندیشمندانه، همراهی
 معتكفا " گوشه گیری، دیرنشینی، پارسایی
 معتمدا " درون نپذیری، پشت گرمی، درون آسایی
 معجبا " خود پسندی، شگفت آوری، خود خواهی
 معجلا " شتابان، بی درنگ، زودپایی
 معدودا " کم، شمارشی، اندک
 معدوما " نیستی، نابودی، کم گشتگی
 معدبسا " افسردگی، نا آسودگی، دردمندی
 معذورا " بهانه داری، پوزشخواهی، بهانه آوری
 معرفة " شناسایی، آشنایی، دیدداری
 معروضا " نمایشی، گفتاری، بازخواستی
 معززا " گرامانه، بزرگووارانه، ارجمندانه
 معزولا " برکناری، بیکاری، گوشه گیری
 معسورا " دشواری، تنگنایی، تنگدستی

معصوما " پارسایی، پاکیزگی، بیگناهی
 معضلا " دشواری، سختی، ناسامانی
 معطوفا " پیرو، خمیدگی، درپی
 معقودا " پیوستگی، هم پیمانی، بستگی
 معقولا " اندیشمندانه، بخردانه، رای پسندانه
 معكوسا " وارونگی، واژگونی، نگونسازی
 معلقا " آویزانی، آونگان، آویختگی
 معلولا " دردمندی، بیماری، انگیزداری
 معلوم الحال " زشت نام، شناخته شده، بد آوازه
 معمورا " آبادانی، آبادان، ساختمانی
 معمولا " روندی، پیوسته، همواره روندی
 معنی " درونی، اندیشگونی، نهانی
 معوججا " گزی، خمیدگی، ناراستی
 معوققا " بازداشتگی، ایستایی، پس ماندگی
 معهودا " پیمان مندی، همسوگندی، پیمان داری
 معیوبسا " نارسایی، نادرستی، آسیب داری
 معایبرا " ناجوری، دوگونگی، نابرابری
 مغبوننا " پشیمانی، زیانمندی، گول خوردگی
 مغنمنا " ارزشمندانه، بهره گیری، ارزندگی
 مغرضسا " بدخواهی، کینه توزی، بداندیشی
 مفسرورا " خود پسندی، فریفتگی، خود خواهی

مغشوشا
مغضوبا
مغفورا
مغلقا
مغلوبا
مغلوطا
مغلولاً
مغموما
مغاخرة
مغسادا
مغارقة
مغافضة
مغفخرا
مغفرقا
مغفضحا
مغفوحا
مغفوناً
مغفخما
مغفرحا
مغردا
مغروزا

درهمربختگی، ناسرگی، آمیختگی
بیزاری، خشمگرفتنگی، تلخ خوئی
بخشودگی، آمرزشی، بخشایشی
پیچیده‌گویی، دشواری، پیچیدگی
شکست خوردگی، زمین‌خوردگی، ازپادرآمدگی
نادرستی، درهمی، آشفتگی
زنجیرکشیدگی، درزنجیر، دست‌وپابستگی
افسردگی، اندوهگنانه، پژمردگی
نازش، بادوبروت، بالش
سودرسانی، نوشته، دربرگیری
دوری، جدایی، پراکندگی
همداستانی، رای‌نمایی، واگذاری
بهرافرازی، سربلندی، بزرگواری
پراکندگی، جدایی، دوری
زشتی، بدنامی، رسوایی
گشودگی، باز، چیرگی
شیدایی، فریفتگی، شیفتگی
بزرگوارانه، سترگانه، شکوهمندانه
شادی‌آوری، خوشی، شنگولی
تنهایی، جدایی، تکی
جداگانه، بریدگی، جدایی

مفروضا
مفضلاً
مفقوداً
مفقودالآثر
مفلوکا
مفهوما
مقابلاً
مقاربة
مقارناً
مقاطعة
مقاماً
مقاوما
مقبوضاً
مقبولاً
مقتبساً
مقتدراً
مقترناً
مقتصداً
مقتضياً
مقتضی‌المرام
مقداراً

پنداری، اندیشه‌ای، گمان
درازا، درازه‌گویی، جداجدا
ناپیدایی، گم‌شدگی، ناپدید
ناپیدا، گم‌شده، ناپدید
پژمردگی، بدبختی، ستمدگی
دریافتگی، دانسته‌شده، بی‌بردن
برابری، رویارویی، روبرویی
نزدیکی، همخوابگی، پیوستگی
هم‌پایی، هم‌گاهی، نزدیکی
پیمانکاری، ازهم‌بریدگی، جدایی
پایگاهی، جایگاهی، ارزشمندی
ایستادگی، پافشاری، سرسختی
چنگ‌آوری، گرفتن، بدست‌آوری
پسندیدگی، پذیرفتگی، شایستگی
بهره‌مندی، پیروی، فراگیری
زورمندانه، توانایی، نیرومندانه
هم‌پیوندی، نزدیکی، هم‌بازی
میان‌روی، بی‌ریخت‌وپاش، اندازه‌نگهداری
خواستاری، بهنگام، فراخور
کامیاب، شادکام، کامکار
پیمانهای، ارزشمندی، اندازه‌ای

مقدّرا " سرنوشتی، خدای فرمائی، دستوری
 مقدّما " پیشاپیش، در آغاز، نخست
 مقدّمه " سرآغاز، پیشگفتار، پیش درآمد
 مقدورا " فراخور توانایی، درخور نیرومندی، خورد
 مقربا " نزدیکی، ارجمندی، خویشاوندی
 مقرّرا " پابرجایی، استواری، دستوری
 مقروضا " وامداری، بدهکاری، سرسپردگی
 مقرونا " نزدیکی، نزدیک، پیوستگی
 مقسوما " بخششایی، جدا شده، بهره‌گیری
 مقصّرا " گناهکاری، بزهکاری، سست کاری
 مقصورا " کوتاهی، سروته زده، سستی
 مقطّعا " بریدگی، تکه‌تکه، آراستگی
 مقطوعا " گسیخته، بی‌چک و چانه، پایان یافته
 مقطوع النسل " نازا، سترون، بی‌زادورود
 مقفّلا " بسته، ناگشوده، پهنجیده
 مقلوبا " وارونه، درهم‌ریخته، واژگونه
 مقومّا " راستاری، ارزیابی، راستگری
 مقهورا " خشم یافتگی، زبونی، شکست خوردگی
 مقیاسا " سنجشی، اندازه‌ای، سنجهای
 مقیّدا " پای بندی، گرفتاری، آیین داری
 مکتّبا " نوشتاری، نامه‌ای، نگارشی

مکاشفة " هویدا، آشکارا، نمایان
 مکالمة " گفتاری، همسخنی، گفتگویی
 مکتسبا " فراگیری، دست‌آوری، دریافتی
 مکتشفا " پدیداری، یافتگی، پیدایش
 مکتوبا " نامه‌ای، نوشتاری، نگارشی
 مکتوما " پنهانی، پوشیدگی، نهانی
 مکتارا " پرچانگی، پرگویی، زاغخایی
 مکتدرا " تیرگی، افسردگی، آزرده‌گی
 مکتّررا " بیایی، بارها، بی‌دربی
 مکتّمّا " بزرگواری، ارجمندانه، گرامانه
 مکتروها " زشتی، ناروایی، ناپسندی
 مکتّررا " شکستگی، خواری، فروریختگی
 مکتورا " شکسته، کم‌آمده، از میان رفته
 مکشوفّا " آشکار، پدیدار، روشن
 مکفیا " بسندگی، روایی، سزاواری
 مکلفّا " دستوری، ناگزیر، فرمانگذاری
 مکمّلا " رسابخشی، بی‌کمبودی، هم‌رسانی
 مکتونا " درونی، نهانی، پوشیدگی
 ملابسة " درهم آمیختگی، پوشیدگی، گمراهی
 ملازما " همراهی، بندی، همدمی
 ملازمة " پیوستگی، هماهنگی، پیوند

ملاطفه" مهربانی، دلسوزی، نیک کرداری
 ملاعبه" بازی، شوخی، ورروی
 ملالا" افسردگی، دلتنگی، بهزاری
 ملالسه" آزردهگی، کزکردگی، بهزردگی
 ملامه" سرزنش، بدگویی، نکوهش
 ملائما" سازگاری، آرامش، نرمی
 ملائمه" نیک رفتاری، سازگاری، خوشخوبی
 ملبسا" پوشیدگی، جامه داری، آمادگی
 ملبوسا" پوشیده، در جامه، پوشاک
 ملتجیا" پناهندگی، پشت گرمی، بست نشینی
 ملتزما" بر خودپذیری، پیمانپذیری، ناگزیری
 ملتفتا" دریافت، نگرش، شناخت
 ملتسما" خواستاری، جویندگی، آرزومندی،
 ملتهبها" برافروختگی، دلشورگی، فروزندگی
 ملحقا" پیوستگی، چسبندگی، وابستگی
 ملحوظا" دیده شده، نگرندگی، بشمار آورده
 ملزما" دستوری، زورکی، ناچاری
 ملصقا" چسبندگی، چسبان، پیوستگی
 ملفوظا" گفتاری، واژه‌ای، زبانی
 ملفوظا" درهمبستگی، پیچیدگی، پوشیدگی
 ملقلقا" کزگویی، سخن لفت‌آمیز، پیچیده گویی

ملمعنا" درخشندگی، درخشان، رنگارنگی
 ملوثا" آلودگی، پلشتی، پلیدی
 ملولا" افسردگی، دلتنگی، بهزردگی
 ملونسا" رنگارنگی، رنگ آمیزی، دگرگونی
 ملهما" پندارپذیری، پیغامی، پیام گیری
 ملینسا" نرمی، آرامی، نرم درونی
 ملین المزاج" آرام، خموش، افتاده
 معائله" همسانی، مانندگی، همگونگی
 معارسة" هماره کاری، کارآموزی، پیاپی کاری
 معزازا" برجستگی، برتری، برگزیدگی
 ممتنعا" سرباز زنی، سرپیچی، نافرمانی
 ممدوحجا" ستایشگری، ستودگی، سپاسگزاری
 ممدودا" کشیدگی، کشدادگی، دمداری
 ممزوجا" آمیختگی، درهمی، پیوستگی
 ممکن الحصول" آسانبایی، فراهم آیی، دست آوردنی
 ممکن الوقوع" رویدادنی، انجام پذیر، شدنی
 ملوکا" بندگی، بردگی، دستورپذیری
 ملولا" بیزارانه، بهزردگی، انده‌گینانه
 ممنوعا" بازداشتگی، کنارگذاری، بازدارندگی
 ممنونسا" سپاسداری، ستایشگرانه، سپاسگزاری
 مهتدا" همواری، زمینه سازی، آمادگی

معیّزاً
 منازعة
 مناصحة
 مناصفة
 مناظرة
 منافرة
 منافقة
 مناقشة
 مناقصة
 مناقضة
 من باب مثال
 منبسطاً
 منبعثاً
 منتجاً
 منتخباً
 منتزعاً
 منتسباً
 منتشرراً
 منتصباً
 منتصراً
 منتظراً
 برتری، رسیدگی، جدایی
 دشمنی، ستیزه جویی، شهبیدگی
 اندرزی، تندی، رهنمونی
 دوبخشی، دونیمگی، دوتکه‌ای
 گفتگویی، نگاه، یکی بدوگویی
 بیزاری، تبارنمایی، خودستایی
 دورویی، ناروژنی، کجروی
 ستیزگی، دشمنی، پرخاشگری
 شکستگی، کمبودی، نارسایی
 نادرستگویی، پیمانگسلی، بهمپاشیدگی
 برای نمونه، همانند، چون
 کشادگی، فراخی، گستردگی
 برانگیختگی، انگیزان، رستاخیزی
 سودمندانه، خوشایانی، بهره‌ورانه
 برگزیدگی، گزینش، جورگری
 جداگانه، جدایی، درواز یکدیگر
 پیوستگی، پیوند، وابستگی
 گستردگی، پخش، پراکندگی
 بزبایی، پایرجایی، گماردگی
 پیروزمندانه، فیروزی، کامیابانه
 چشم‌براهی، دیده‌دوزی، چشم‌دوختگی

منتظماً
 منتفخاً
 منتقداً
 منتقلأ
 منتقماً
 منتهزاً
 منشوراً
 منجلیاً
 منجمداً
 منحرفاً
 منحصراً
 منحنطاً
 منحللاً
 منحوساً
 من حیث المجموع
 مندرجاً
 مندرساً
 منزجراً
 منزویاً
 منزهاً
 منسوباً
 راستواری، راست ورسی، جورآوری
 سودبری، فراگیری، بهره‌وری
 خرده‌گیری، نارساجویی، بهانه‌گیری
 جابجایی، آمد و شد، رهگذری
 کینه‌توزی، دشمنی، خونخواهی
 درکمین، گوش‌بزنکی، در آرزو
 پراکندگی، ناسروده، نگارشی
 آشکارا، روشن، هویدا
 سردی، بستگی، یخ‌زدگی
 کجروی، از راه دررفته، خمیدگی
 تنهایی، تکی، یگانگی
 پستی، نشیبانه، فرومایگی
 برجیدگی، درهم آمیختگی، از میان رفتگی
 بداختری، ناشگونگی، بدگامی
 بهرگونه، رویهمرفته، همگی
 نهفتگی، نوشته شده، جایگزینی
 کهنگی، فرسودگی، پلاسیدگی
 دلخوری، بیزاری، دلچرکینی
 گوشه‌گیری، کنج‌نشینی، کناره‌گزینی
 پاکیزگی، پارسایی، سادگی
 تباری، دودمانی، نژادی

منسوجا" بافندگی ، پیوستگی ، تار و پودی
منسوخا" از میان رفتگی ، نیستی ، ناپذیرا
منشرحا" گشودگی ، آشکارا ، روشنی
منشعبا" جدایی ، شاخه‌ای ، شکافتگی
منشقا" هم‌ریشگی ، شکافتگی ، مایه‌گیری
منشورا" فرمانی ، پخش‌یابی ، دستوری
منصبا" پایگاهی ، کار ، جایگاهی
منصرفا" چشم‌پوشی ، گذشت ، جابجایی
منصفا" مردانگی ، رادی ، دادگری
منصوبا" برپایی ، گماردن ، استواری
منصورا" پیروز‌مندانه ، یاری ، کام‌گاران
منصوصا" استوارگویی ، بررسی شده ، دهنده ستوری
منصما" پیوستگی ، پیوندی ، همبستگی
منطبعا" چایی ، نگاری ، نمایی
منطبقا" برهم‌نهادگی ، همسانی ، رویهم‌گذاری
منطقا" بخردانه ، راستین ، اندیشمندانه
منظما" آراستگی ، پشت‌سرم ، روبراهی
منظورا" فراموشی‌نشدنی ، بشمارآوری ، دیده‌داری
منظوما" سرابندگی ، سروده ، سروده‌گویی
منعظفا" خمیدگی ، نرمش ، پیوستگی
منعقددا" پیمان‌داری ، بستگی ، سوگند‌داری

منعکسا" وارونگی ، دگرگونی ، برگشتگی
منعما" توانگری ، دارایی ، بهره‌مندی
منعصا" تیرگی ، دشواری ، دلتنگی
منفردا" تنهایی ، تنگی ، بی‌دستباری
منفصلا" جدایی ، تکه‌تکه ، بریدگی
منفصلا" شرمندگی ، اندوه‌گینی ، شرمساری
منفکا" جدایی ، رهایی ، بریدگی
منفورا" ناپسندیدگی ، رمیدگی ، بیزاری
منفیا" نااستواری ، راندگی ، سست‌اندیشگی
منقبضا" بستگی ، چروکیدگی ، درهم‌رفتگی
منقحا" پالودگی ، پاک‌سخنی ، آراسته‌گویی
منقرضا" ورشکستگی ، نیستی‌ونابودی ، از میان رفتگی
منقسما" بخش‌یافتگی ، بخش‌پذیر ، بریدگی
منقشا" نگارگری ، رنگارنگی ، رنگ‌آمیزی
منقطعا" گسستگی ، بریدگی ، از هم‌پاشیدگی
منقلبا" واژگونی ، سالوسی ، افسردگی
منقوشا" رنگ‌آمیختگی ، رنگارنگی ، بی‌پذیری
منقولا" جابجایی ، ناپا‌برجایی ، درخور
منکرا" ناپذیری ، نادرستی ، روی‌گردانی
منکشفا" پدیداری ، آشکارا ، برهنگی
منکوبا" ستم‌دیدگی ، خواری ، از‌پادرآمدگی

منهدما " ویرانگری، داغانی، از همپاشیدگی
 منهزما " شکست خوردگی، گریزان، گریختگی
 منهیا " بازداشتگی، جلوگیری، دوری گزینی
 مواجهة " روبرویی، چهره در چهره، روی در روی
 موازیبا " برابری، همترازی، روبرویی
 مواصلة " همپیوندی، همسری، پیوستگی
 مواضعة " دستیاری، کاپبندی، همدستی
 موافقة " همیابی، سازگاری، همسازی
 موثقا " استوارپنداری، بی گمان پذیرا، درون پایگاهی
 موجزا " کوتاه، فشرده سخن، اندک
 موجودا " آماده، دم دست، آفریده
 موجها " پسندیدگی، پذیرا، بخردانه
 موحشا " دلهرگی، ترسناک، دلشورگی
 موزیا " آزاردهندگی، آزریرگاهی، رندی
 موروثا " برجای ماندگی، مرده ریک، دست گردانی
 موزونا " سنجیدگی، تراز، همترازی
 موصوفا " ستودگی، ستایش، نمایی
 موصولا " پیوستگی، درهم آمیختگی، پیوندی
 موضعا " جایگاهی، نهادن، جایگذاری
 موضوعا " سخنمایه، آیین گذاری، نهادن
 موظفا " دستوری، ناگزیر، آیین داری
 موفقا " پیروز ماندانه، بهره مندی، کاروایی

موقتا " زودپایی، کوتاه گاه، زودگذری
 موقرا " بزرگواری، آراستگی، پختگی
 موکولا " همبستگی، وابستگی، آویختگی
 موهبة " بخشندگی، دهش، مهربانی
 موهوما " پنداری، انگاری، گمانی
 موهونا " پستی، زیبونی، سستی
 مهاجرة " دوری گزینی، جایجایی، کوچ نمایی
 مهاجما " شبخون زنی، تاخت آوری، نازندگی
 مهجورا " دورافتادگی، یرت و پلا، جداماندگی
 مهدبا " پاکیزگی، تمیزی، پاکی
 مهمللا " بیکارگی، تن آسایی، تنبلی
 مهموما " افسردگی، اندوهگین، بزمردگی
 مهوعا " بیزاری، دل آشوبی، چنندش آوری
 میمونسا " خجستگی، شگونمندی، فرخندگی

ن

نادما " پشیمانی، افسوس، افسردگی
 ناصحا " پندگویی، آموزش، اندرزگری
 ناطقا " سخنگویی، گویایی، سخنوری
 ناظرا " دیدبانی، نگرش، بی گیری

ناظما " آراستگی، سرهم نمایی، جورگری
 نافذا " رخنه آوری، رسایی، استواری
 ناعما " سودمندی، برآوری، بهره مندی
 ناقدا " سره گزینی، سخن سنجی، سنجیدگی
 ناقصا " نارسایی، کمبودی، کاستی
 ناقضا " بدپیمانی، پیمان شکنی، شکنندگی
 ناقلا " بازگویی، داستان سرایی، دوباره گویی
 ناموسا " تبارداری، رازدانی، پارسایی
 نبوغا " زیرکی، برجستگی، هوشمندی
 نتیجة " سرانجام، بهره وری، فرجام
 نثرا " نوشته ای، نوشتاری، نویسندگی
 نجابه " پاکیزادی، نیک گوهری، بزرگواری
 نحوسة " بدشگونی، شومی، دلچرکینی
 نحیفا " نزاری، لاغری، ناتوانی
 نخوة " خودنمایی، خودخواهی، خودپسندی
 ندامة " پشیمانی، افسوس، دلخوری
 ندرة " کمی، کمیابی، کمتر
 نزاكة " فرهیختگی، خوش خویی، آراستگی
 نزهة " خرمی، پاکیزگی، سرسبزی
 نسبا " نزدیکی، خویشاوندی، نژادی
 نسبة " برآوردی، سنجشی، همگونگی

نسجا " بافتگی، تاروپودی، پیوستگی
 نسقا " آیینی، راه و روش، روندی
 نسقلا " نژادی، تباری، پشت در پشت
 نشأة " مستی، پرورش، نوپیدایی
 نصب العین " پیش چشم، جلوی دید، در دیدگاه
 نصرة " پیروزمندانه، کامیابی، کامگاری
 نصیحة " پندانه، اندرز، رهنمونی
 نصارة " شادایی، تازگی، خرمی
 نظارة " نگرشی، دیدزنی، نگرستن
 نظافة " پاکیزگی، بی آلاچی، پالودگی
 نظرا " دیدوری، نگرشی، بینش
 نظما " سرودگی، سرود، سروده
 نعوذ بالله " پناه برخدا، شگفتا، ای شگفت
 نغزا " نیک گفتاری، خوش سخنی، دلپسندانه
 نغیا " راندگی، ناپذیر، نادرست
 نغارا " ستمزگی، دوتیرگی، کینه ورزی
 نغاهة " بهبودی، زارونزار، ناتوانی
 نغدا " آماده پردازی، آماده بها، اکنون
 نغصا " نارسایی، کاستی، کمبودی
 نغصانا " کمبودی، نارسایی، کاستی
 نغصا " پیمان شکنی، شکستگی، سرتابی

نقلا
نقبضا
نهایة
نهضة
نهیما
نهیبما
نیابة
واجبا
وارثا
واسطا
واسعا
واصلا
واضحاً
واضعاً
وافرا
وافیما
واقصاً
واقفا

و

گزارشگری، گفتاری، دوباره گویی
واژگونگی، کژگویی، ستیزی
سرانجام، پایان، فرجام
بهاغیزی، رستاخیز، جنبش
جلوگیری، بازداشتن، پرهیزداری
فریاد، خشم آوری، غوغا
جانشینی، همکاری، دستپاری
بایستگی، نیازمندان، بیایایی
ریزهمخواری، مرده ریگ، برجای ماندگی
میانجیگری، درمیان، میانداری
فراخی، کشادگی، گستردگی
پیوستگی، دریافتی، چسبندگی
روشنی، آشکارا، نمایانی
استواری، گذارندگی، آیین گذاری
فراوانی، بسیاری، افزونی
پیماننداری، بی کم وکاست، بسندیدگی
پابرجایی، درستی، رویدادگی
آگاهی، ایستایی، دانایی

واهبما
واهیما
وثوقاً
وجاهة
وجدانا
وجوباً
وجوداً
وجهاً
وجدانیة
وحشة
وخامة
و دادا
ودیعة
وساطة
وصایة
وصفا
وصلاً
وصلة
وصیة
وضعا
وضوحاً

بخشندگی، دهش، گشاد دستی
پوشیدگی، بی بنیادی، سستی
استوارپنداری، بی گمان پذیرا، درون پایگاهی
زیبایی، آبرومندی، خوبرویی
درونی، بخردانه، سرشتی
نیازمندان، بایستگی، بیایایی
هستی، بودنی، سرشتی
سیمایی، پولی، گونه‌ای
یگانگی، یکتایی، بی همتایی
بیمناکی، دلواپسی، اندوهباری
دشواری، ناسازگاری، تیرگی
دوستی، مهربانی، دلدادگی
سپردگی، پیش بها، ایرمانی
میانجیگری، درمیان افتادن، میانداری
پندگویی، اندرزی، سفارشی
نمایی، گزاره‌ای، نموداری
پیوستگی، کامروایی، بهم رسی
پیوستگی، پاره دوزی، همسری
سفارشی، اندرزی، دستوری
چگونگی، نمایی، نهادن
روشنی، هویدا، نمایان

وظيفة"
 وعظما"
 وفورا"
 وقاحة"
 وقارا"
 وقفا"
 وقوعا"
 وقوفنا"
 وقیحا"
 وكالة"
 ولادة"
 ولاية"

ه

دستوری، ناگزیر، جیره‌خواری
 اندرزگویی، پندآمیزانه، رهنمونی
 فراوانی، بسیاری، افزونی
 گستاخی، بی‌شرمی، ستیزگی
 بردبارانه، بزرگووارانه، والامنشانه
 پایداری، درنگ‌نمایی، ایستایی
 رویدادگی، فرودآمدگی، رخدادگی
 آگاهی، بینش، دانایی
 گستاخانه، بی‌شرمانه، شوخ‌چشمانه
 نمایندگی، برگزیدگی، همتلاشی
 پیدایی، زایایی، پدیداری
 سرپرستی، دوستداری، پیشوایی

ترس‌آوری، دلهرگی، سنگین‌نمایی
 آوازنهایی، سروش‌آوایی، نهانخوانی
 ویرانگری، تباهی، نابودی
 رهنمونی، پیشوایی، راهنمایی
 بدگویی، زشت‌گویی، زازخایی
 دشنامگویی، ناسزاسرایی، زشت‌گفتاری

هائلا"
 هاتفا"
 هادما"
 هادیا"
 هجاء"
 هموا"

هدایة"
 هذاالسنه"
 هذيانا"
 هكذا"
 هلاکة"
 هیاه"

ی

یائسا"
 یابسا"
 یاسرا"
 یسرا"
 یقینا"
 یمننا"

رهنمایی، رهنمونی، رهبری
 درسال‌کنونی، امسال، دراین‌سال
 یرت‌گویی، زازخایی، ولنکاری
 همچنین، چنانکه، بدین‌روی
 نابودی، نیستی، ناپدید
 سیمایی، ریختی، زی

ناامید، نومید، نازا
 خشکی، سرد‌نهادی، نجسندگی
 گشاده‌روزی، شادمانی، فرهمندی
 خوشی، فراخ‌روزی، شادمانی
 بی‌گمان، بدرستی، بیچون‌وچرا
 شگون، شادی‌آفرین، شکوه